

تاریخ شفاهی شورای کارگران نفت

گفتگوی محمد فتاحی با یدالله خسروشاهی

کمیته انتشارات بنیاد پژوهشی - آموزشی کارگران (پاک)

مرداد ۱۳۹۲ - آگوست ۲۰۱۳

تقدیم به رضا شهابی

عضو هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد تهران

و ایستادگی اش بر پیمان طبقاتی

پیش‌گفتار

زننده یاد یدالله خسروشاهی، از بنیانگذاران اصلی سندیکای کارگران صنعت نفت، از سازماندهان مبارزات کارگران این رشته در دهه ۵۰ بود. وی که به دلیل لو رفتن نقشش در توزیع ادبیات انقلابی پالایشگاه تهران، در سال ۱۳۵۳ توسط ساواک شاه دستگیر شد، تا سال ۱۳۵۷ زندانی بود. با شروع جنبش انقلابی و آزادی یدالله خسروشاهی، او از رهبران اعتصاب سراسری صنایع نفت کشور در پاییز سال ۱۳۵۷ بود که تا سرنگونی حکومت سلطنتی ادامه یافت. در سال ۱۳۶۰، با شکست قطعی جنبش انقلابی وی نیز به همراه بسیاری از کارگران مبارز دستگیر و این بار توسط رژیم نوپای جمهوری اسلامی زندانی شد. یدالله پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۶۵، ایران را برای همیشه ترک کرد و در ۱۵ بهمن ۱۳۸۸ در لندن درگذشت و به خاک سپرده شد.

پیش از درگذشت یدالله خسروشاهی، در سال ۱۳۸۶ محمد فتاحی مجری تلویزیون پرتو در مصاحبه‌ای به گفتگو با خسروشاهی نشست. در طی هشت جلسه مصاحبه، یدالله به تاریخ مبارزات کارگران نفت از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۶۰ پرداخت و زوایای مهمی از این مبارزات و قدرت طبقاتی کارگران نفت را روشن ساخت.

بنیاد پاک تصمیم گرفت تا این مجموعه مصاحبه‌ها را به طور کتبی پیاده و هر قسمت را جداگانه در سایت بنیاد منتشر سازد. پس از اتمام کار بر آن شدیم تا متن کامل آن را به صورت کتابی الکترونیکی در اختیار طبقه کارگر قرار دهیم تا از این تجربیات ارزشمند بهره ببرند.

از جناب آقای محمد فتاحی بابت این مصاحبه‌های ارزشمند تشکر می‌کنیم و یاد عزیز یدالله خسروشاهی را زنده و گرامی می‌داریم.

کمیته انتشارات بنیاد پژوهشی - آموزشی کارگران (پاک)

درباره بنیاد پاک

«بنیاد پژوهشی-آموزشی کارگران» (یا به اختصار: بنیاد پاک PAK)، بنیادی پژوهشی-آموزشی (غیر حزبی-ایدئولوژیک) است. فعالیت بنیاد در آغاز محدود به سائتی اینترنتی به منظور ارتقای سطح آگاهی طبقه کارگر و انتشار مطالب آموزشی در همه زمینه‌های مربوط به فعالیت‌های کارگری است. در این راستا، ضبط و مکتوب سازی خاطرات و تجربیات کارگران و انتشار تاریخ شکوهمند طبقه کارگر اولویت بالایی در برنامه‌های این سایت دارد.

در حال حاضر مخاطب اصلی این بنیاد - در همه فعالیت‌ها، مطالب تولیدی، و دیگر مطالب منتشر شده - کارگران فارسی زبان خواهند بود و اولویت کاری خود را بر تولید و گردآوری مطالب سودمند برای آنان قرار خواهد داد.

بنیاد - و به پیروی از آن، سایت بنیاد - به هیچ وجه وارد مجادلات حزبی و ایدئولوژیک نخواهد شد و تمام تلاش خود را در حفظ بی‌طرفی نسبت به تمام گرایش‌ها و احزاب کارگری به کار خواهد گرفت.

در مورد مطالب گردآوری شده - که از منابع دیگری به جز سایت بنیاد برگرفته شده‌اند - احترام به حقوق نویسنده و انتشار دهنده اصلی مطالب از مهمترین اولویت‌های سایت می‌باشد. چنین مطالبی همه با ذکر اسم نویسنده، سایت اینترنتی یا انتشارات اصلی درج خواهد شد، و هر جا که این رویه - به هر دلیلی - قابل اجرا نباشد، از انتشار مطلب پرهیز خواهد کرد. به منظور رعایت اصل حفظ بی‌طرفی سیاسی و ایدئولوژیک نسبت به سازمان‌ها، احزاب، و جریان‌های کارگری، بنیاد خود را در انتشار همه یا بخشی از مطالب اکتباسی، آزاد می‌بیند.

در حال حاضر، بنیاد - در داخل یا خارج از کشور - نسبت به عضوگیری اقدامی انجام نمی‌دهد، چرا که عضویت افراد مستلزم تدارک رویه‌هایی برای مشارکت اعضا در فعالیت‌های بنیاد است که هنوز در دستور کار قرار نگرفته است.

مخاطبانی که علاقمند به انتشار مطالبشان در سایت بنیاد هستند، می‌توانند مطالب و مستندات تولیدی یا گردآوری شده خود را با اسم اصلی یا مستعار - از طریق قسمت «تماس با ما» - ارسال کنند که در صورت سازگاری با زمینه‌های پژوهشی-آموزشی و سیاست انتشار مطالب بنیاد، بر روی پایگاه اینترنتی بنیاد (<http://www.b-pak.org>) منتشر خواهد شد.

فهرست

- پیش‌گفتار ۳
- درباره بنیاد پاک ۴
- بخش اول / تاریخ شرکت نفت و پیدایش صندوق های تعاون کارگری ۷
- بخش دوم / سازماندهی مجمع عمومی سندیکا ۱۴
- بخش سوم / اعتصاب ۱۳۵۳ ۱۸
- بخش چهارم / پیمان دسته جمعی و دستگیری ۲۲
- بخش پنجم / آزادی از زندان و اعتصاب ۱۳۵۷ ۲۷
- بخش ششم / سرنگونی شاه و تشکیل شورای کارگران نفت ۳۱
- بخش هفتم / شکست قطعی انقلاب و سرکوب شوراهای کارگری ۳۵
- بخش هشتم / تدوین قانون کار توسط حکومت نوپا ۳۹

بخش اول

تاریخ شرکت نفت و

پیدایش صندوق‌های تعاون کارگری

فتاحی: (به عنوان مقدمه و آشنایی مختصر) آقای خسروشاهی در دوران انقلاب جزو نمایندگان شوراهای نفت بود تا زمانی که راهی زندان و سپس ناچار می شود کشور را ترک کند. دو دوره های قبل نیز در راس شوراها و سندیکای کارگران نفت تهران بوده ، و به همین دلیل از شخصیت های مشهور جنبش کارگری ایران است.

فتاحی: آقای خسروشاهی برای اینکه به فعالیتهای شما در سال ۵۳ برسیم ابتدا کمی عقب تر برویم، تا دوره ی قبل از کودتا. می شود به طور کلی اشاره کنید که شرکت نفت از چه زمانی راه افتاد، کارگراها از چه زمانی شروع به کار کردند و از چه زمانی تشکل ها شروع به شکل گیری کردند در شرکت نفت؟

خسروشاهی: اگر بخواهیم به دوران اولیه و چگونگی شکل گیری شرکت نفت اشاره کنیم باید بگوئیم که در سال ۱۲۸۰ شخصی بنام ویلیام داری که یک سرمایه دار انگلیسی - استرالیایی بود، به ایران آمد و قراردادی ۶۰ ساله را با مظفرالدین شاه امضا کرد که کلیه اکتشافات اعم از نفت و گاز و غیره، در سطح ایران به جز شمال در اختیار وی قرار گیرد و در ازای آن مبلغی جزئی در حد یک درصد از کل درآمد را به شاه تحویل دهد. هفت سال پس از امضای این قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس تاسیس شد و یک سال بعد یعنی در ۱۲۸۸ به یک منبع عظیم نفت در مسجد سلیمان دسترسی پیدا کردند و در این فاصله مشغول ایجاد پالایشگاه آبادان شدند که نفت از مسجد سلیمان به آبادان منتقل شود. بنابراین در ۱۲۹۱ پالایشگاه آبادان تاسیس می شود و اولین محموله نفت در ۱۹۱۲ صادر می شود. البته در ۱۳۱۲ رضا شاه این قرارداد را با دولت انگلیس برای ۶۰ سال تمدید کرد که دیگر بار در ازای دریافت بخشی از درآمد نفت، بخش عمده نصیب شرکت انگلیسی می شد. بعدها یک کنسرسیوم نفتی شکل گرفت تا کارها و امورات مربوط به صنعت نفت را به پیش ببرند. این یک نگاه بسیار گذار بود به شکل گیری پالایشگاه آبادان و تاسیسات نفت و گاز خوزستان به طور کلی . مجموعه ای که تا قبل از انقلاب بزرگترین مجموعه تولید نفت در خاورمیانه محسوب می شد و روزانه قادر بود ۶۰۰ هزار بشکه نفت را تصفیه کند.

اما اولین نسل کارگران نفت از میان بومیان محل و بیشتر بخش عرب نشین ایران (خوزستان و اهواز) تامین شد و به اضافه بخش زیادی از ایل بختیاری که تابستانها به این منطقه کوچ می کردند و زمستانها به محل خودشان باز می گشتند. این کارگران را از خانها اجاره می کردند. مثلا به خان بختیاری یا قشقایی و یا خاندان شیخ خزعل می گفتند که ما فلان تعداد کارگر نیاز داریم. بعد کارگر را از خان می گرفتند و دستمزد را نیز به خان تحویل می دادند که خان نیز بخشی از آن را برمی داشت و بخشی را به کارگران پرداخت می کرد.

فتاحی: این دوره تا زمانی که کارگران بتواند تشکلی یا صنفی را برای دریافت مطالبات خود داشته باشند چقدر به طول می انجامد؟

خسروشاهی: این دوره بسیار طولانی است. چون که در آن دوره کارگران اغلب دارای پیشینه دهقانی و فاقد سواد بودند. حتی خود آبادان مانند دهاتی کوچک بود که بعدها به سمت شهری شدن توسعه پیدا کرد. (مسجد سلیمان یا دو گنبدان نیز روستاهای کوچکی بودند. که حتی به جایی راهی نداشتند) آبادان مثلا جزیره کوچکی بود که بیشتر به ماهیگیری یا کشت خرما وابسته بودند و بین آبادان یا بصره ی عراق فاصله ای نبود و به راحتی رفت و آمد وجود داشت و تمام اینها با هم دارای رابطه فامیلی بودند. حتی از حمل و نقل و جابه جایی کالا بین دو طرف امرار معاش میکردند این نفت بود که در این منطقه یک دگرگونی عمده به وجود آورد.

انگلیسها هم بسیاری از افراد فقیر را از هند می آوردند. حتی اولین اعتصاب نیز اگر به وجود آمد به ابتکار این استادکاران و کارگران هندی بود که کارگران ایرانی نیز به آنها پیوستند. بعد از آن بود که اعتصاب دیگری شد که ایرانی ها می خواستند دستمزدشان مثل هندی ها بشود.

فتاحی: این مربوط به چه سالی است؟

خسروشاهی: بین ۱۳۲۰ - ۲۲. اختلاف طبقاتی در آبادان وحشتناک بود. در آن زمان پیشرفته ترین امکاناتی که در کشورهای صنعتی بود در آبادان پیدا می شد ولی برای کارمندان خارجی بود و در یک سطوح پایین تری تا حدودی کارمندان ایرانی شرکت نفت. (که البته بسیار کم بودند) فروشگاه هایی در آبادان بود که مانند فروشگاه های مدرن امروزی تمام امکانات در آنها عرضه می شد. آبادان از نظر آب تسویه شده در ایران اول بود. دستگاه تصفیه آبی گذاشته بودند که آب تصفیه شده را برای کارمندان عالی رتبه "بریم" می بردند. بعدها که خواسته ها زیاد شد و درگیری هایی پیش آمد ناچارآب تصفیه شده را برای تمام آبادان کشیدند.

که اول چیزهایی به اسم "بمبو" سر کوچه ها وجود داشت که مردم آب تصفیه شده را از آنها بر می داشتند ولی به مرور برای خانه ها هم کشیدند. شهر دارای باشگاه سوار کاری یا اتومبیلرانی یا انواع کاباره های مدرن وجود داشت. منتهی اینها تماما در اختیار کارمندان خارجی یا تعداد معدودی کارمند عالی رتبه ایرانی بود. بعد از ملی شدن صنعت نفت بود که جابه جاهایی صورت گرفت و بیشتر این کارگران و کارمندان را ایرانی ها را تشکیل می دادند. در آن مقطع حتی ورود افرادی به جز خود خارجی ها حتی در خیابانهایشان هم ممنوع بود. حتی اگر کسی برای قدم زدن به این منطقه می رفت پاسبانها دستگیرش می کردند و تحویل کلانتری می دادند، پلیس هم از خانواده یا هر کس دیگری ضمانت می گرفت که دیگر سر و کله اینها در ان اطراف پیدا نشود.

فتاحی: این اوضاع تا دوران شکل گیری تشکله ادامه دارد؟

خسروشاهی: شدت اختلاف طبقاتی در حدی بود که می توان گفت آبادان در آن موقعیت یک آفریقای جنوبی دیگری بود که آپارتاید در آن نه بر مبنای رنگ پوست بلکه بر اساس تبعیض طبقاتی واقعی و ملموس بنا شده بود. کارگرها در زاغه ها زندگی می

کردند که از حصیر ساخته شده بود. یا یک انبارهای بسیار بزرگی بود که پر از ورقهای آهن بود که مثلاً ده متر در دوست متر بود که تبدیل به محل زندگی کارگران شده بود. مثلاً خانواده‌ها با بند و طناب مقداری پارچه دور خودشان کشیده بودند که در حکم حصار بود. و مثلاً ممکن بود در هر یکی از این انبارها بین ۵۰ تا ۱۰۰ خانواده زندگی کند. در حالیکه نه تهویه ای بود و نه هیچ امکانات بهداشتی ای داشتند. تازه اینها کسانی بودند که وضعشان بهتر بود و گرنه بقیه که در "حصیر آباد" و "احمد آباد" و "چادر آباد" زندگی می کردند.

بعدها به مرور "بریم" به وجود آمد که در آن برای کارمندان ایرانی خانه ساختند و سپس خانه‌هایی برای کارگران ایرانی نیز ساخته شد که البته در این مورد هم با لحاظ کردن یک سری رتبه بندی و درجه بندی به کارگران خانه می دادند مثل اینکه حقوق چقدر باشد، یا فرد متاهل باشد، با سابقه کارش چند سال باشد، ولی به طور واقعی هم در محیط کار و خارج از آن یک تبعیض فاحش وجود داشت.

محیط کار هم به معنای واقعی سربازخانه بود نه محیط کار. کارمند هر چه که می گفت فارغ از درستی یا نادرستی باید انجام می شد. شاید بعداً می شد رفت و اعتراض کرد ولی در لحظه باید انجام می شد. درست مانند ارتش.

در این مقطع شرکت نفت و کل خوزستان دست انگلیس‌ها بود یعنی فرماندار، استاندار، شهردار، کلانتر، رئیس شهربانی تماماً انتصابی بود مثل حالا که امامان جمعه را فرد خاصی انتخاب می کند آن وقت تمام اینها حتی خود امام جمعه باید با نظر و صلاحدید انگلیسها انتخاب و انتصاب می شدند. کسی بدون اراده آنها کاری نمی کرد. مثل الان که حتی استاندار باید با اجازه امامان جمعه عمل کند.

شرکت نفت به مرور مجبور به پذیرش شوراهایی شد، مثلاً شورایی که هر کس هر مشکلی دارد با استادکارها مطرح کند استادکارها با کارمنداها مطرح و در نهایت کارمنداها به بالا انتقال بدهند.

شروع سازماندهی و تشکل یابی در نفت از اینجا بود. چیزی شبیه مانوفاکتورها یا نوعی پدرسالاری بود. یعنی نوعی رابطه استاد و شاگردی برقرار بود و غیر ممکن بود شما شخصا بتوانید مشکل ات را با کسی به جز استاد کار مطرح کنی.

خیلی قبل از ۱۳۲۰ و کم کم در محیط کاری که اختلافات و درگیری های به وجود آمده بود، پذیرفتند نماینده کارگران انتخاب شود. در ۱۳۲۰ علی امید که نماینده کارگران نفت بود بعد از ۱۲ سال از زندان بیرون آمده بود. این فرد ۱۲ سال پیش به خاطر تلاش برای سازماندهی ۱۲ سال راهی زندان شده بود اما از زندان آمد و دوباره اقدام به سازماندهی کرد. و به خاطر سوابقش کارگرا دوباره او را به نمایندگی انتخاب کردند. زمانی که من سر کار رفتم دیدم که روی همه دیوارها نوشته اند:

"علی امید را انتخاب کنید"

در سال ۱۳۰۶ علی امید بود. سال ۱۳۰۸ یوسف افتخاری به دستور کمیته به خوزستان می آید و با امید ارتباط می گیرد و سازماندهی مخفی راه می اندازند تشکل می زنند و اعتصابات بزرگی راه می اندازند. در سال ۱۳۲۰ که توده ای ها از زندان آزاد می شوند و به خوزستان می آیند در ابتدا یک شورای اتحادیه های کارگری را سازماندهی می کنند که از میان اصناف شروع می کنند.

فتاحی: بالاترین قدرت این تشکلهها چه کسانی بودند؟

خسروشاهی: بعد از اینکه چندین اتحادیه مختلف به اتحادیه شوراهای کارگری پیوستند، شورای متحد مرکزی در سال ۱۳۲۵ به وجود آمد. همین شورا باعث شد تا در سراسر کشور اتحادیه های به وجود بیاید و همه به این شورا پیوندند. در کنار همین یوسف افتخاری تشکلاتی درست کرده بود با نام اتحادیه کشاورزان - بزرگان که بیشتر در نواحی شمالی کشور فعال بود. این حتی اتحادیه ای بود که خود را در رقابت با حزب توده می دانست و به عنوان اتحادیه مستقل کارگران تعریف می کرد. بدون

رهبری حزب توده در این مقطع اتحادیه معنایی نداشت. چون اساسا پایه ای وجود نداشت. این اتحادیه ها اگر چه با سازماندهی از بالا راه افتادند اما اوج قدرت آنها از ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۲ بود.

فتاحی: در دوره ای که این تشکلهای بودند بیشترین مطالبات چه بود و شروع افت از کی شروع شد؟

خسروشاهی: بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ چندین اعتصاب مهم در خوزستان شکل گرفت. مثلا در سال ۲۷ یکی از مهم ترین خواسته ها لغو تمام قراردادهای با انگلیسها و اخراج آنها بود. یعنی اگر بخواهیم به ریشه اصلی ملی کردن صنعت نفت بازگردیم می شود به اینجا مراجعه کرد. این یک خواست از بالا نبود که به فکر کسی خطور کرده باشد بلکه این یک خواست مردمی بود. برای اینکه این ها سالها با مردم مانند برده رفتار می کردند. یکی از مهم ترین ها اعتصاب ها، اعتصاب اردیبهشت ۱۳۲۵ (اول ماه می) بود که اعتصاب بسیار گسترده ای شکل گرفت و راهپیمایی در سراسر کشور برگزار گردید. این اعتصاب تا بیستم ماه می به طول انجامید و آماجری و اطراف را نیز در بر گرفت تا جایی که ۲۸ ماه همان سال مجبور شدند قانون کار تصویب کنند. تا پیش از این اصلا قانون کار وجود نداشت. هر کس در هر کارگاهی هر جور که دلش میخواست کارها را به پیش می برد. در ماه تیر یکی از بزرگترین اعتصابات صنعت نفت شکل گرفت که یک ماه طول کشید. ۲۳ تیر اوج درگیری ای بود که خواسته ها عبارت بودند از: برداشتن تمام تبعیضات موجود بین کارگران، محاکمه کارگران در دادگاههای رسمی کشور نه در محیط کار، مسائلی مانند مزد، مسکن و تعطیلی جمعه.

۲۳ تیر اوج اش بود که انگلیس از کانال شیخ ها تعدادی از اعراب را مسلح کرد که تیراندازی کردند و ۵۰ نفر از کارگرها کشته شدند. تعداد زیادی زخمی شدند و مردم یک عده از خارجی ها را کشتند. درگیری آنقدر شدید بود که انگلیس ناوگان اش را آورد و لنگر انداخت و دولت هم مثلا اعتراض کرد! این اعتصابات باعث شد که شکست پذیر بودن دولت انگلیس به چشم کارگران بیاید و آن ابهت بشکند و اتوریتته اش خرد بشود. تا جایی که بحث اخراج کامل اینها و کنترل نفت به دست ایرانیها پیش آمد.

آن موقع فردی با نام مصباح فاطمی استاندار خوزستان بود. فاطمی یک آدم سرسپرده و جانی بود که حکومت نظامی اعلام کرد و با مسلح کردن برخی مزدور ریختند و اعتصاب را سرکوب کردند ولی در نهایت نتوانستند به خواست ها پاسخی ندهند. طوری شد که سه تن از نماینده های حزب توده را که آن وقت در دولت وزیر بودند به خوزستان آوردند. آن ها با کارگران صحبت کردند و اعتصاب را خواباندند. همین بهانه بود که از ۱۳۲۷ و با در راس بودن قوام السلطنه و بهانه کردن تیراندازی به شاه، سرکوب همه جانبه جنبش کارگری را شروع کردند و حزب توده را غیر قانونی اعلام کرد و تمام رهبران نفت را تبعید کردند. از جمله همین امید و نجفی و چند نفر دیگر مانند حفیض الله کیانی و مرادی تبعید شدند.

در نهایت به طور کامل بساط حزب و تشکل را در آخر سال ۳۲ جمع کردند. بعد از این هم ما حرکت خاصی نکردیم چون سرکوب به شدت سنگین بود.

بعد از مدتی کارگرها یک صندوق تعاونی را به وجود آوردند. آن وقتها دستمزها را ۱۴ روز به ۱۴ روز می داند چهارشنبه به چهارشنبه؛ تاریخی هم در کار نبود. بلیط بخت آزمایی را هم چهارشنبه ها می فروختند)

این صندوق تعاون که ۲۰ نفر بودند روز ۴ شنبه که حقوق می گرفتیم ده تومن می دادند به یک نفر (همه) نوزده نفر ۱۹۰ تومن می دادند به یک نفر تا حقوق بعدی که نوبت به نفر دیگری می رسید. پول خوبی بود و می شد با آن مثلا یخچال خرید. دیگر نیازی به قسط دادن هم نبود. اگر چه در ابتدا از یک جمع دوستانه شکل گرفت اما بعدها همین در بیرون تبدیل شد به تعاونی مصرف و عده ای را انتخاب کردند به عنوان هیئت مدیره تعاونی مصرف که جنس را می خریدند و می بردند توی فروشگاه ولی به قیمت خرید می فروختند.

کم کم شرکت نفت ناچار شد خودش تعاونی را بپذیرد. و بعد تعاونی کارکنان صنایع نفت سازماندهی شد که انتخابی بود. در دوره اقبال درگیری شد و هیئت مدیره را از کارگران گرفتند و انتصابی کردند ولی با یک درگیری دوباره در سال ۵۳ برگرداندیم به خود کارکنان نفت. این تقریباً اولین شکل تشکل بود که من به چشم دیدم.

فتاحی: این هیئت مدیره تعاونی خارج از تعاونی تأثیری در اعتراضات و اتحاد کارگری داشت؟

خسروشاهی: وقتی در رابطه با صندوقی تعاون جلسه برگزار می شد تمام مشکلات بررسی می شد. در این برهه نماینده کارگر انتخاب می کردند مثلاً بخش تعمیرات پالایشگاه یک نماینده داشت ابزار دقیق یک نماینده داشت.

بین ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۰ تشکیلات سندیکایی غایب بودند، و تنها نمایندگانی بودند که کارگران انتخاب می کردند. این نماینده ها هم جدا جدا کار می کردند. هر کس می خواست نماینده بشود باید فرمی را تهیه میکرد و می داد به یک چهارم کارگران قسمتش تا او را تأیید کنند که ما می خواهیم او نماینده ما بشود. فرد فرم را می گرفت و تک به تک به کارگران مراجعه می کرد و امضا جمع میکرد. اسم و اسم فامیلشان بود و شماره هاشان. مثلاً شماره من ۱۹۷۴۷۴ بود.

بعد از امضاها این فرم را به وزارت کار می داد. بعد وزارت کار یک ماه فرصت می گرفت. در این فاصله یک فرم چهار صفحه ای می آمد که در اصل فرم ساواک بود که باید تمام جزئیات زندگی و خویشاوندان را در آن پر می کردی.

بعد یک لیستی می آمد حدود ده روز قبل از انتخابات که در آن اعلام می کرد این افراد می توانند کاندید بشوند و صندوق انتخابات فلان روز خواهد آمد. یک روز معین می شد برای انتخابات و کارگران می رفتند و رای می دادند. روی نمایندگان به شدت حساس بودند و اگر کوچکترین ظنی می رفت که فرد فعال سیاسی است یا مد نظر کارگران است مطلقاً محال بود که تأیید شود.

تا سال ۴۸ وضع این بود، تا اینکه در این فاصله نماینده های کارگران صنعت نفت جنوب دو سالی یکبار جمع می شدند و به تهران می رفتند با شرکت نفت پیمان دسته جمعی می بستند در مورد حقوق مزایا مرخصی و برای خوزستان جیره خواربار هم می گرفتند. کار دسته جمعی در این مقطع به این معنا بود. چون اینها می رفتند تهران، یکی دو ماه طول می کشید تا قرار داد را امضا می کردند و بر می گشتند. این تنها دوره هایی بود که این نماینده ها با هم بودند اما در همین وقت در تهران کارگران سندیکا داشتند و یک اتحادیه کارگران تهران هم داشتند که از چند سندیکا ساخته شده بود.

سال ۴۷ برای ساختن و راه انداختن پالایشگاه تهران به این شهر منتقل شدم و در واقع ما را بالاجبار آوردند تهران (البته عده ای هم بودند که داوطلب آمدند). در ابتدا می خواستند همان بساط خوزستان را پیاده بکنند یعنی تبعیضاتی را که در خوزستان بود تا آن موقع خیلی هاش برطرف شده بود. اما در ابتدا ما یک نماینده انتخاب کردیم.

زمستان بسیار سختی بود و ما هم به خاطر راه انداختن پالایشگاه مجبور بودیم مدام در آنجا باشیم در حالیکه هنوز رستوران هم راه نیفتاده بود و ما هم از گرمسیر آمده بودیم و به سردی عادت نداشتیم. خانه و زندگی نداشتیم و زن و بچه آبادان بودند. ما ۲۴ ساعته سر کار بودیم. تا اینکه دیدیم نمی شود و گفتیم ما باید یک نماینده انتخاب کنیم.

یک فردی بود به اسم لم یزرع که در حفاظت بود، منتهی اینها هم کارگر بودند (مسلح نبودند) در اصل نگهبان بودند. این را علم کردند. مثلاً وقتی کارگر دیر می آمد این می گفت بروید مسئله ای نیست! در حالیکه در اصل از حقوقمان کم می شد. می گفتند این آدم خوبی است و این را انتخاب کردیم. اتفاقاً سال بعد پیمان دسته جمعی بود وسط پیمان دیدیم نماینده خوزستان آمد و گفت: این کیه انتخاب کردید این که نماینده کارفرماست هر چی ما گفتیم این گفت نه!

وقتی پیمان تمام شد گفتیم می خواهیم نماینده مان را عوض کنیم. یک نامه به وزارت کار نوشتیم بعد چون امضاها خیلی زیاد بود و تقریباً اکثریت کارگرا امضا کرده بودند مجبور شدند قبول کنند. در این فاصله عده ای کارگر هم از تهران استخدام شده

بودند. این تهرانی‌ها را از کارگاههای آهنگری و لوله کشی آمده بودند و داشتند تازه کار را یاد می‌گرفتند. (حدود صد نفر) بعد وزارت کار نامه داد گفت آنهایی که می‌خواهند نماینده بشوند را معرفی کنید.

تصمیم گرفتیم که کلک بزنیم! باید دوباره تکرار کنم که بین فعالین کارگری تصمیمات به صورت فردی اتخاذ نمی‌شد بلکه یک جمعی وجود داشت که این کار را می‌کرد و تصمیمات را به پیش می‌برد. در جمع خود فکر کردیم که اگر دو نفر را انتخاب کنیم هر دو نفر را ساواک رد می‌کند بنابراین تصمیم گرفتیم ۲۰ نفر انتخاب کنیم. حالا برود و هر کس را دلش می‌خواهد انتخاب کند. منتهی روی یکی دو نفر الکی تبلیغ می‌کنیم و اصلی را می‌گذاریم برای آخر. چون اگر برای کسی تبلیغ می‌کردیم دیگر ساواک اجازه نمی‌داد. همین هم شد. بنابراین بچه‌ها آمدند و ۱۹ نفر لیست جمع کردند و دادند به ساواک. در این موقعیت خود ساواک دو نفر را از انبار نفت ری آورد پالایشگاه که یکی را گذاشت آتش نشانی و یکی را گذاشت اداره انبارها که ابزارها که صبح به صبح ابزار می‌داد و عصر تحویل می‌گرفت. برای اینکه ارتباط نزدیک با کارگرها داشته باشند. بعد از انقلاب معلوم شد هر دوی اینها ساواکی بودند. این‌ها آمدند و فضای تهرانی و آبادانی را پیش آوردند، چون خودشان تهرانی بودند. گفتند اصلاً چرا باید آبادانی باشند. بنابراین سعی کردند اختلاف درست کنند. اما خب ۴۰۰ نفر آبادانی بودند و اکثریت با آنها بود. یک نفر هم به نام ناصر اسدی از بین تهرانی‌ها خودش را کاندید کرد. به هر حال ما نوزده نفر لیست دادیم ولی در رستوران و در هر جایی عمداً در مورد یک نفر به خصوص حرف می‌زدیم که ساواک را تحریک کنیم تا او را رد کند! خلاصه بعد از ۱۵ روز نامه آمد و او را رد کردند. فردی بود به نام حشمت. بعد بچه‌ها گفتند دیگر حرفی نزنیم تا دو روز به انتخابات مانده بگویم چه کسی را کاندید می‌کنیم. دو روز مانده من را معرفی کردند. صندوق آوردند و رای گیری کردند. رقیب من لم یزرع بود که برای او هم یک صندوق جدا گذاشته بودند، حتی یک نفر هم به او رای نداد. حتی معلوم شد خودش هم به خودش رای نداد. او بعد متوجه شد که از ما رو دست خورده.

فتاحی: کجا تبلیغ می‌کردید؟

خسروشاهی: تو میکده‌ها عرق می‌خوردیم و تصمیم می‌گرفتیم. تو باشگاه‌ها، ما بیست نفر بودیم. حمید جاگرانی، رسول فقازاده، حشمت ریسی، خسرو غدیری.

فتاحی: همه این جمع آبادانی بودند؟

خسروشاهی: بله، همه!

فتاحی: یعنی برای تهرانی‌ها تبعیض قائل می‌شدید؟

خسروشاهی: نه خیر. آنها همه تازه کار بودند. اصلاً تجربه و شناخت نداشتند. این بچه‌ها هر کدام ۱۵ تا ۲۰ سال سابقه داشتند که از آبادان به تهران آمده بودند. بعد هم به این جمع ۴ تا دانشجو از دانشگاه تهران اضافه شد که توی میکده ما را می‌دیدند.

فتاحی: اینها چطوری راه پیدا کردند به جمع شما؟

خسروشاهی: ما یک مشکلی داشتیم و آن این بود که تعدادی از فرزندان کارگرها در درس‌ها تجدید می‌شدند. یک طرحی دادیم به خانم امیدیان که رئیس امور مالی کارگران بود و انسان خیلی پاک و شریفی بود ما طرح دادیم که برای بچه‌های تجدیدی کارگرها می‌خواهیم در منازل کارگران کلاس آموزشی بگذاریم و وسیله می‌خواهیم مثل میز و صندلی و تخته سیاه. ما بیست تا کارگر دیپلمه داشتیم که رفته بودند امتحان داده بودند و دانشگاه قبول شده بودند منتهی بودجه نداشتند که بروند. اون موقع صنعت مفت به بچه‌های کارمندا بوریسه می‌داد و به کارگرها نمیداد. ما رفتیم پیش اقبال صحبت کردیم و بعد از گفتگوی مفصل ۴ ساعته قبول کرد که به آن‌ها هم بوریسه بدهد. اینها رفتند دانشگاه و کانال ما شدند با دانشگاه. از طریق آنها گفتیم چندتا

از دانشجویهای قدیمی بیایند و به بچه‌ها در تابستان درس بدهند مثل ریاضی بود که اغلب تجدید می‌شدند. اینها به هر حال دیگر در خانه کارگرها رفت و آمد می‌کردند. ما پنجشنبه جمعه‌ها اتوبوس می‌گرفتیم برویم کرج و این‌ها با خانواده همراه ما بودند. حتی خود خانواده‌ها می‌گفتند که تمام این شاگردهای تجدیدی سیاسی شدند. در حد فاصل ۴۹ تا ۵۵ بود و تمام این دانشجویها هم از بچه‌های چپ بودند و سیاسی ...

موسی یکی از این دانشجویها بود که بعد از انقلاب شد وزیر راه و ترابری. بعد ما میرفتیم از او ۵۰۰ تا ۵۰۰ کوپن نفت و بنزین می‌گرفتیم. اسم هاشان را هم یادم نیست ولی فرقی هم ندارد چون اسامی هم مستعار بود. اونی هم که وزیر شد و من یادم است چون توی تلویزیون دیدیم و رفتیم یقه‌اش را گرفتیم.

فتاحی: اینها روی شما چه تاثیری داشتند؟

خسروشاهی: حشمت رئیسی بعدها رفت و کارگر چاپخانه شد ما خودمان تو چاپخانه کتابهای جلد سفید را چاپ می‌کردیم و می‌دادیم جلوی دانشگاه توزیع می‌شد.

سال ۴۸ که انتخابات شد و ما نماینده شدیم. معمولاً باید صبر کنی تا از وزارت کار حکم نمایندگی بیاید که یک ماه تا چهل روز طول می‌کشد بعد از ده ۱۵ روز یکی از کارگرهای پالایشگاه آمد و یک نامه‌ای به ما داد. نوشته بود "خواست زحمتکشان نفت". یک نامه مفصل بود با یک مشت خواسته. آقای خرم نیا کسی بود که در پالایشگاه آبادان و در سال ۴۶ وقتی شاه برای بازدید از کارگاه مرکزی آمد و می‌خواست رد بشود این جلوی شاه را می‌گیرد (کارگر تراشکار) و می‌گوید این خط کشی‌ها را دیروز کردند. این لباس کار را دیروز دادند تو بروی از ما می‌گیرند. ما ز مشکلات یاد داریم. مشکلات بهداشت و درمان. خودم هم ناراحتی معده دارم.

بعد هم می‌گوید حالا که تو بروی ما را ساواک به زندان می‌برد. این کار را نکردند ولی منتقلش کردند به تهران. این فرد نامه را داد به من. ما خواندیم و گفتیم لااقل بگذار حکم بیاید و بعد شروع کنیم. بعد هم این نامه را هر کسی بخواند می‌گویند اینها چپ هستند. گفت همین هست که هست. اینجا جوجه را آخر پائیز نمی‌شمارند اول می‌شمارند.

گفتم اگر بگویم نه می‌گوید من جا زدم. گفتم چکار کنیم؟! توی همان جمع با بچه‌ها صحبت کردیم. به این نتیجه رسیدیم که ببریم و بدهیم تا سایر نماینده‌ها هم امضا کنند. و با امضای سایر نماینده‌ها ببریم و به وزارت نفت و کار بدهیم. حتی ساواک رفتیم و یک عده‌ای امضا نکردند ولی ۴-۵ نفر امضا کردند. بردیم پست کردیم برای وزارت کار و نفت و ساواک. چند وقت بعد ساواک شهر ری ما را خواست و گفت این چیه؟

یعنی چی به جای کارگران نفت نوشته‌ای زحمتکشان نفت؟ گفتیم خب زحمت می‌کشند؟ گفت خودت را به اون راه می‌زنی یا اینکه می‌فهمی زحمتکشان یعنی چه؟ گفتم یعنی کسی که زحمت می‌کشد. گفت این نامه چیه؟

گفتم من چپ و راستش را نمی‌دانم. کارگرها این را نوشتند دادند به من و گفتند برو بفرست برای اینها. کار من از همینجا شروع شد. توی پالایشگاه چندین مشکل داشتیم. یکی اینکه نماینده محل نداشت یک جای ثابتی که کارگرها به او رجوع بکنند.

بخش دوم

سازماندهی مجمع عمومی سندیکا

خسروشاهی: قبل از اینکه مطلبی را بگویم باید عرض کنم که پانزده روز گذشت. چون ما اون موقع هر ۱۵ روز به ۱۵ روز دستمزد خود را می گرفتیم. دستمزد ها داخل پاکت به دستمان می رسید، بانکی نبود. رسیدی را امضا می کردیم و پول خود را می گرفتیم. من دیدم پاکت خیلی کلفت شده است.

باز کردم و دیدم که من در حالی که طی ۱۵ روز ۴۴ ساعت کار کرده ام، صد و پنجاه یا دویست ساعت اضافه کاری برای من نوشته اند و مثلا به جای ۱۰۰۰ تومان، پنج هزار تومان پرداخت کرده اند. گفتم یعنی چه؟ نزد رییس روابط صنعتی رفتم که آقای نوروزی بود. این آقا آسوری و روی هم رفته مرد خوبی بود. گفتم آقای نوروزی جریان چیه؟ من اضافه کاری نداشتم که اینقدر پول برای من نوشته اند. گفت نماینده سابق می گرفت و دستورالعملی برای نماینده سابق آمده بود. وقتی تو انتخاب شدی ما یک نامه به رییس پالایشگاه نوشتیم که به این نماینده هم پرداخت کنیم که جواب آمد طبق معمول رفتار شود. نامه را نشانم داد. گفتم باشه دستت درد نکند. نامه را تکثیر کردم و در تمام بخش های پالایشگاه نصب نمودم که قبلا این طوری بوده است. اضافه کاری را قطع کردند. قبلا اینطوری بوده است که نماینده بی وجدان دو سال اینطوری پول می گرفته است. رشوه به او می دادند. چون نیاز به محل ثابتی داشتیم که کارگران مراجعه کنند برای آن تلاش کردیم اما (مدیریت) زیر بار نمی رفتند. مجبور بودیم از صبح با یک دفتر سر تا ته پالایشگاه را راه برویم و مشکلات کارگران را در دفتر بنویسیم و با آنان صحبت کنیم. در روز بین ۳۰ تا صد مشکل از کارگران را در دفتر یادداشت می کردیم.

فتاحی: شما جلسه عمومی برگزار نمی کردید که بپرسید خواسته ها و مطالبات چه هست؟

خسروشاهی: این غیر از جلسات عمومی بود. چون در جلسات عمومی بیشتر مشکلات عمومی کارگران مطرح می شد و نه خواست ها و مشکلات فردی.

فتاحی: جلسات عمومی را کجا برگزار می کردید؟

خسروشاهی: در باشگاه برگزار می کردیم.

فتاحی: در چه فاصله ای برگزار می کردید؟ هفتگی یا ماهانه؟

خسروشاهی: ترتیب مشخصی نداشت. هر از گاهی لازم می شد. چون باید کارگران در جریان همه وقایع قرار می گرفتند. برخی اوقات پانزده روز یک بار و برخی اوقات یک ماه و حتی دوماه یکبار بود.

فتاحی: اقداماتی را که داشتید گزارش می کردید؟

خسروشاهی: اقداماتی که داشتیم یا مسائلی را که پیش رو داشتیم و قصد داشتیم انجام دهیم را به کارگران گزارش می دادیم. **فتاحی:** با کارگران مشورت می کردید؟

خسروشاهی: دقیقا. در هر صورت مشکل محل را داشتیم و دیگر مشکل این بود که به هر حال نماینده باید کار هم می کرد. مثلا من هم کار تعمیرات را می کردم و هم باید به مشکلات کارگران رسیدگی می کردم. ما با نماینده روابط صنعتی صحبت کردیم که نمی شود هم کار کرد و هم به مشکلات کارگران رسیدگی کرد. گفت ما قانونی نداریم. باید در پیمان جمعی چیزی گنجانیده شود. گفتم در هر صورت باید یگویم که من وقت رسیدگی به مشکلات را چندان ندارم. خود کارگران بیانند و هر کاری می توانند بکنند. که با کارگران صحبت کردم و حدود سی تا چهل کارگر هر هفته مسئول رسیدگی به مشکلات شدند. اجازه می گرفتند و می رفتند. بعد گفتند که شما حق ندارید و نماینده باید دنبال مشکلات باشد. این شد که ما (نماینده ها) را از کار آزاد کردند که به مشکلات رسیدگی کنیم. مشکل محل کماکان بود که مدیریت زیر بار نرفت تا اینکه مسئله انتخابات سندیکا پیش آمد.

فتاحی: از آن مقطع چه کارهایی کردید برای اینکه اولین سندیکا را تشکیل دهید؟

خسروشاهی: در محیط کاری مثل پالایشگاه که حدود سه الی چهار هزار کارگر کار می کنند مشکلات خیلی زیاد است و بر طرف کردن آن از عهده یک نفر بر نمی آید. کارگران هزاران مشکل دارند چه در بعد حقوقی و داخل محیط کار و چه از نظر مشکلات بیرون محیط کار از قبیل بیمارستان و نام نویسی کودکان کارگران در مدارس و بیمه های اجتماعی، زایمان و هزاران مشکل دیگر. از عهده یک نفر بر نمی آید و در دراز مدت به عکس خودش بدل می شود. یعنی نماینده زیر ضرب می رود و مورد تنفر قرار می گیرد چون نمی رسد. حالا نماینده هر چقدر هم که خوب باشد و جانش را هم بر سر این کار بگذارد در روز فقط می تواند به مشکل سه یا چهار کارگر رسیدگی کند. پس از بحث و بررسی با بقیه دوستان کارگر تصمیم شد که به سمت تشکیل سندیکا حرکت کنیم و تعداد وسیعی نیرو به میدان بیاوریم که بتوانند تقسیم کار کنند. حداقل هر بخشی از کارگران به بخشی از مشکلات برسند که انسجام کارگران را به ضد خودش مبدل نکنیم و کارگران از ایجاد تشکل و وحدت دور نشوند. این پروسه ای بود که به طرف مسئله سندیکا رفتیم.

فتاحی: پس از مشورت و تصمیم بر تشکیل اولین سندیکا اولین اقدامی که کردید چه بود؟

خسروشاهی: اون موقع بر خلاف نمایندگی مسئله تشکیل سندیکا با هیچ مشکلی مواجه نبود.

فتاحی: قانونا مجاز بود؟

خسروشاهی: آره. فقط لازم بود که کارگران نامه ای را بنویسند، تعدادی آن را امضا کنند و آن را به وزارت کار ارائه بدهند که ما خواهان سندیکا هستیم و فلان موقع هم انتخابات داریم، یک ناظر و صندوق برای ما بفرستید. معمولا یک ماه به وزارت کار فرصت داده می شد. در این رابطه بایستی تاریخ مشخص می شد و روز انتخابات افرادی که مایل بودند خود را به عنوان کاندید معرفی می کردند. در مجمع عمومی خوب رفقای کارگر عده ای را پیشنهاد می کردند. تخت سیاهی بود که اسم نامزدها را بر رویش می نوشتند. چیزی از پیش تعیین شده به آن مفهوم نبود گرچه ما برنامه ریزی می کردیم و مشخص می کردیم چه کسانی داوطلب بشوند و چه کسانی را پیشنهاد کنیم که افراد خاصی بتوانند بیانند که کارها را با هم نظری جمعی به پیش ببرند. طوری

نباشد که هر دمبیل باشد و فلانی و اینها ... روز انتخابات که سال پنجاه بود وزارت کار آمده بود صندوق را گذاشتند و اسامی را روی تخته سیاه نوشتند. صورت جلسه شد. کارگران آمدند و رای ریختند و نه نفر به همراه چند علی البدل و دو بازرس را انتخاب کردند. این نه نفر کسانی بودند که مورد توافق جمع پیش برنده کار سندیکا قرار گرفته بودند.

فتاحی: یعنی همان جمعی که از قبل خودتان مشورت کرده بودید؟

خسروشاهی: بله. انتخابات سندیکا این طور پیش رفت. ما یک اساسنامه داشتیم که آن را در مجمع عمومی به تصویب رساندیم. اساسنامه را باید برای تایید به وزارت کار می فرستادیم که به ثبت می رسید و شماره ثبت سندیکا می بایست اعلام می شد. ما اساسنامه را فرستادیم. در اساسنامه های معمول حق عضویت دو تومان بود که ما پنج تومان نوشته بودیم. در سایر اساسنامه ها معمولا خود کارگران باید حق عضویت ماهیانه را به سندیکا پرداخت می کردند اما ما در اساسنامه قید کرده بودیم که خود شرکت نفت مستقیما حق عضویت را از حقوق کارگران برداشت نماید و به حساب سندیکا بریزد. مگر کسی مستقیما به حسابداری نامه بنویسد که عضو سندیکا نیست که حق عضویت از حقوقش کسر نشود که چنین کسی نبود. از جمله مسئله داشتن نشریه، باشگاه، تعاونی مصرف، تعاونی اعتبار را هم در اساسنامه داشتیم. خلاصه اساسنامه رفت و به ثبت رسید و برگشت. در آن زمان ما چهارصد و خرده ای کارگر پیمانی در پالایشگاه داشتیم که همه را عضو سندیکا کردیم و برایشان کارت صادر کردیم. این کارگران پیمانی هیچ بیمه ای نداشتند و حتی پولی که برای بیمه اجتماعی از حقوقشان کسر می شد به بیمه پرداخت نمی شد که بتوانند از درمان ارزان استفاده کنند. آن ها را که عضو کردیم و یقه پیمانکار را گرفتیم. پیمانکاران گفتند که اصلا به شما ربطی ندارد و رفتند و به وزارت کار شکایت کردند. ما را وزرات کار شعبه شهر ری خواستند. در آن جلسه رییس ساواک شهری سرهنگ معصومی، رییس امور اداری، رییس روابط صنعتی و رییس اداره کار شهر ری به همراه دو نفر دیگر بودند. ما هم به همراه یک تیم سه نفره از سندیکا رفته بودیم و هشت نفر از مسئولین پیمانکاران هم در جلسه بودند. آن ها شروع به سر و صدا کردند که شما حق ندارید چنین کار بکنید. به چه مجوزی این ها را عضو کردید؟ و شما اصلا حق ندارید چنین کاری بکنید.

البته آن ها می دانستند که کارگران پشت ما هستند و ما به پشتوانه کارگران چنین کاری کرده بودیم. ما اساسنامه را نشان دادیم و گفتیم که در آن نوشته اساسنامه "کارگران پالایشگاه تهران". گفتیم که پیمانی ها هم کارگر هستند و در پالایشگاه تهران کار می کنند. آشپز و باغبان و نامه بر پالایشگاه هم کارگر پالایشگاه کارگران هستند و در آن کار می کنند. در اساسنامه نوشته شده است "کارگران پالایشگاه تهران" نه "کارگران نفت پالایشگاه تهران" و اساسنامه ثبت هم شده است. معصومی رییس ساواک شهر ری یک نگاهی کرد و گفت من می روم حق با ایشان است. بلند شد و رفت، جلسه به هم خورد و ما هم شنگول و شاد رفتیم. آن ها گفتند که شما باید مجمع عمومی بگذارید و اساسنامه را عوض کنید که ما گفتیم نیازی به این کار نیست. در هر صورت کارگران پیمانی عضو شدند و فشار را به پیمانکاران افزایش دادیم.

فتاحی: من چهار دقیقه وقت دارم که بحث امروز را به پایان برسانم.

خسروشاهی: در هر صورت این مسئله پیمانکارها را حل کردیم و تمام لیست ها را بیرون آوردیم و از ابتدا تا انتها تمام حقوق معوقه و بیمه ها را پس گرفتیم و به حسابشان ریختیم. پس از انقلاب هم همه با همان کارت های سندیکا برگشتند که هنوز کارگر پیمانکاری بودند. سندیکا راه افتاد و جلسات آن آرام آرام به پیش رفت. یکی از مسائل اساسی که باید در این فاصله اشاره کنم، مسئله آگاهی کارگران به ریز مطالب بود.

فتاحی: مکانیزمش چه بود؟

خسروشاهی: مجمع عمومی .

فتاحی: هر از گاهی یا منظم؟

خسروشاهی: مجمع عمومی را هر وقت که میم خواستیم در باشگاه برگزار می کردیم . یا اینکه از کانال اطلاعیه هایی که هر روز صادر می کردیم و روی برد ها نصب می کردیم ، بین کارگران روی میز ها پخش می کردیم و یا به هنگام ترک پالایشگاه به دستشان می دادیم اطلاع رسانی می کردیم . اطلاعیه ها چهار صفحه بود و مثل یک نشریه بود . این بود که کارگران خود را در میدان می دیدند و از تمام ریز مسائل باخبر بودند .

فتاحی: این سال پنجاه و دو بود ...؟

خسروشاهی: آره دیگه سال ۵۱ و ۵۲ بود . چون سال ۵۰ انتخابات سندیکا بود . در این فاصله چند اعتصاب کوچک برگزار شد که نهایتا به اعتصاب بزرگ سال ۵۳ انجامید .

بخش سوم

اعتصاب ۱۳۵۳

فتاحی: مهمترین اعتصاب کارگری آن دوره در سال ۱۳۵۳ اتفاق می افتد. اگر ممکن است بفرمایید چه مبارزاتی به اعتصاب سال ۵۳ کارگران نفت منجر شد و قضیه از چه قرار بود؟

خسروشاهی: هر دو سال یک بار در شرکت نفت پیمان دسته جمعی به امضا می رسید. ما سال ۵۱ یک پیمان دسته جمعی با وزارت نفت داشتیم. بخشی از خواسته های پیمان دسته جمعی را به ما دادند و برخی را ندادند. از جمله مسئله جیره خواربار که به نتیجه نرسید.

فتاحی: آن موقع نماینده های همه سندیکا از جاهای مختلف برای مذاکره می رفتید؟

خسروشاهی: آره قبل از ۵۱ معمولا این طوری بود که نماینده های کارگران نفت خوزستان که تحت نظر کنسرسیوم نفت بودند و ربطی به شرکت ملی نفت نداشتند به تهران می آمدند و پیمان دسته جمعی می بستند. کسر ۲۵ درصدی از همان قرارداد نفت به کارگران نفت شمال کشور پرداخت می شد. یعنی کارگران شمال نفت پیمان دسته جمعی نداشتند. ما به این موضوع اعتراض کردیم و سال ۵۱ اولین پیمان دسته جمعی مشترک با کارگران خوزستان را امضا نمودیم.

خواسته هایی را هم مطرح نمودیم. خیلی چیزها بود.

فتاحی: سال ۵۱. شما آن زمان تهران بودید؟

خسروشاهی: بله. هم در تهران و هم در خوزستان سندیکا داشتیم.

فتاحی: رابطه هم داشتید؟

خسروشاهی: بله. از خوزستان آمده بودند و از تهران و بقیه شهرهای شمالی مثل تبریز و کرمانشاه هم بودند.

فتاحی: آن ها هم سندیکا داشتند؟

خسروشاهی: یا نماینده بودند و یا سندیکا داشتند. در هر صورت در پیمان دسته جمعی سال ۵۱ خواسته های زیادی مطرح شد که بخشی از آن را دادند و بخشی را ندادند. از جمله جیره خواربار که کارگران خوزستانی می گرفتند اما به کارگران نفت شمال کشور ارائه نمی شد.

فتاحی: چرا؟ در خوزستان سندیکا قوی تر بود یا اینکه کنسرسیوم ارائه می داد؟

خسروشاهی: در بحبوحه جنگ جهانی دوم که نان نایاب شده بود کارگران اعتصاب کردند و شرکت نفت ۵۰ کیلو آرد و ۵۰ کیلو ذغال به عنوان جیره خواربار به کارگران داد که در خانه خود نان می پختند. مسئله نان کارگران به این شکل حل شد. کم کم در قراردادها این مسئله گنجانده شد و چیزهای دیگه ای مثل نخود، لوبیا، عدس، برنج و... به آن اضافه شد. منتهی تنها به کارگران نفت خوزستان می دادند و به کارگران شمال نمی دادند. چون خوزستان کوچک بود این خواربار در آبادان، اهواز، مسجد سلیمان، هفتگل و آغاجری ارائه می شد. محل های مشخصی به نام رشن خانه درست کرده بودند که کارگران مراجعه می کردند و جیره ماهیانه خود را می گرفتند و می رفتند.

فتاحی: به جای اینکه دستمزدشان را به نسبت هزینه ای که زندگی شان نیاز دارد افزایش دهند، جنس می دادند؟

خسروشاهی: مسئله دستمزد در پیمان دسته جمعی مطرح می شد که مسئله حداقل دستمزد را در پیمان سال ۵۱ مطرح کردیم. یا مسائل دیگر نظیر مرخصی.

فتاحی: خوب اگر دست مزد کافی بود دیگر به جنس نیازی نبود.

خسروشاهی: این هم بحثی است که باید به آن پرداخت. در سال ۵۳ که ما جیره خواربار را گرفتیم، برنج مثلاً کیلویی ۷ تومان بود. الان برنج کیلویی ۲۵۰۰ تومان است. بیست کیلو برنج حقوق یک ماه کارگر است که الان به آنان نمی دهند. مسئله حقوق متفاوت است. در شمال کشور به کارگران فوق العاده جیره خواربار می دادند اما پول حتی یک کیلو برنج نمی شد. فوق العاده را متناسب با تورم اضافه نمی کردند. مثلاً هر ماهی صد تومان تا ۱۵۰ تومان فوق العاده جیره خواربار می دادند.

فتاحی: این ها را در خوزستان می دادند و در تهران نمی دادند و شما به این مسئله اعتراض کردید؟

خسروشاهی: ما پول خواربار را می گرفتیم، اما کارگران جنوب جیره را می گرفتند. کارگران در سال ۱۳۵۱ به این مسئله اعتراض کردند که به آن ها ندادند. این یکی از مهمترین خواست های کارگران شمال نفت بود. منتهی در قسمت پخش و بقیه جاها کارگران متفرق بودند. در پخش، پمپ بنزین ها و تلمبه خانه ها کارگران متفرق هستند. کارگران به طور واقعی تنها در پالایشگاه ها متحد بودند.

در هر صورت سال ۱۳۵۱ پس از بازگشت از جلسه پیمان دسته جمعی ضمن صحبت و بررسی تصمیم گرفتیم که برای گرفتن جیره خواربار زمینه سازی کنیم. مسئله عدم پرداخت فوق العاده هایی که به کارمندان می دادند و به کارگران پرداخت نمی شد، را مطرح کردیم. مثل فوق العاده استشمام گازهای سمی. کارگرانی در بویلر کار می کردند که در معرض گاز سمی بودند. بیش از هزار کارگر در سراسر کشور تنها به دلیل استشمام گاز سمی مردند. به کارمندان که در دفتر می نشستند و حتی بوی نفت به مشامشان نمی رسید، پرداخت می کردند اما به کارگران فوق العاده را نمی دادند و این شامل خیلی از فوق العاده های دیگر هم بود. همه این مسائل به علاوه مسئله جیره زمینه اعتراض شد.

چون در جلسه پیمان دسته جمعی گفته بودند که این ربطی به پیمان جمعی ندارد و باید در داخل پالایشگاه حلش کنید، به جلسات پالایشگاه می رفتیم. مدیریت پالایشگاه هم زیر بار نمی رفت. همین کشمکش تا سال ۵۳ ادامه یافت، بیشتر روی مسئله جیره متمرکز بود. مسئله اساسی که در این جا مطرح شد این بود که در فاصله ۴۸ تا ۵۳، کارگران به طور کوتاه مدت یه روزه تا یک هفته اعتصاب می کردند و این اعتصابات بیشتر اعتصاب کارگران بخش تعمیرات بود.

فتاحی: شما در بخش تعمیرات مشغول بودید؟

خسروشاهی: بله. همه کارگران در بخش تعمیرات کار می کردند. بقیه کارمند و نماینده کارفرما در کارگاه بودند. وقتی در پالایشگاه اعتصاب می شد، کارگران نوبت کاری هم اعتصاب می کردند که تولید را به تعطیلی می کشاند. برای خنثی کردن مبارزه کارگران مدیریت کارگران نوبت کاری را به عنوان کارمند استخدام کرد و در کنارشان چند کارگر با تجربه برای آموزش قرار دادند که به آن ها یاد دهند. این باعث شد که حتی در صورت اعتصاب کار تولید پالایشگاه متوقف نشود. بین سال های ۴۸ تا ۵۳، پنج یا شش اعتصاب رخ داد که هیچ نتیجه ای در بر نداشت و پالایشگاه کار خودش را می کرد. کارمندان کار می کردند و کنترل اتاق ها در دست کارمندان بود. از این نظر به تولید ضربه ای وارد نمی شد.

تصمیم گرفتیم روزی اعتصاب کنیم که مدیریت متوجه اعتصاب ما بشوند و ناچار به قبول خواسته های ما بشوند. تصمیم گرفتیم که هدف اعتصاب را گرفتن جیره غذایی تعیین کنیم و تا رسیدن به حق خود به اعتصاب ادامه دهیم. مدیریت به کارگران آبادان اعلام کردند که شما برای ماموریت به این جا آمده اید یا باید به آبادان برگردید و یا به کار خود ادامه دهید، شما دو برابر حالت معمولی حقوق می گیرید چون در ماموریت اداری هستید. تصمیم گرفتیم که کارگران آبادانی در هتل بمانند که اینطور وانمود شود که به آبادان برگشته اند. اعتصاب شروع شد و کارفرمایان به میان کارگران برای سخنرانی آمدند که کارگران را برای برگشت به سر کار ترغیب کنند. کارگران صبح را در رستوران پالایشگاه به سر می بردند و سر کار نمی رفتند و تنها صبحانه و نهار می خوردند.

از رییس پالایشگاه گرفته تا رییس امور پالایشگاه ها می آمدند و سخنرانی می کردند اما کارگران به سر کار بر نمی گشتند. تا این که معصومی رییس ساواک شهر ری آمد و کارگران را به شاه قسم داد که خواسته آن ها را برآورده می کند و از آن ها خواست که به سر کار برگردند که کسی از کارگران گوش نداد. قبل از این قانونی تصویب کرده بودند که اخلال گران در صنعت نفت باید به اشد مجازات برسند این قانون را در جاهای مختلف پالایشگاه چسبانده بودند که به غیر قانونی بودن اعتصاب کارگران اشاره داشت. متن قانون را خواندند و از من خواستند تا توضیح بدهم که قانون کار درباره اعتصاب چه نظری دارد. من قبلاً با رفقای کارگر هماهنگ کرده بودم که اگر یقه من را گرفتند شما تکان نخورید مگر آن علامت خاص را که من و شما می دانیم را نشان دهم. خلاصه از من خواستند که درباره اعتصاب در قانون کار توضیح دهم.

قبلاً هماهنگ کرده بودیم که هیچ کارگری حرف نزند چون اگر کسی حرف می زد دستگیر می شد و به زندان می رفت. من گفتم که قانون کار می گوید که زن و مرد و بچه کارگر باید شکمشان سیر باشد. من وقتی این بخش قانون را خواندم و دیدم اجرا نمی شود، بقیه اش را نخواندم. معصومی گفت: همه این اعتصاب زیر سر تو است و به کارگران گفت بلند شوید و نماینده دیگری انتخاب کنید. معصومی رییس ساواک شهر ری گفت تو که قانون کار را نخوانده بودی. گفتم نخواندم اما انتخاب شده ام. جواب داد که همه اش زیر سر تو است و رفت. همه مسئولین و حتی وزیر کار به پالایشگاه آمده بودند که هیچ تاثیری نداشت. تا اینکه نوبت به اقبال رسید.

فتاحی: اقبال چه کاره بود؟

خسروشاهی: رییس هیات مدیره صنعت نفت بود و بعد از شاه او همه کاره بود.

فتاحی: اقبال صحبت کرد؟

خسروشاهی: نه. فقط از طریق رییس امور پالایشگاه به کارگران پیغام رساند که در پالایشگاه برای اعتصاب ننشینید و به خانه هایتان بروید. اقبال همه نمایندگان کارگران نفت در سراسر کشور را به دفتر خود در تهران دعوت کرد. من، تاج زاده و قدیری از طرف سندیکای پالایشگاه تهران رفتیم. از ساعت شش و نیم صبح تا هفت شب جلسه داشتیم و حتی نهار هم نخوردیم. در جلسه

بسیار صحبت کردیم و بر خواست جیره اصرار کردیم. اقبال قبول نمی کرد و چند بار هم تهدید کرد و پرسید مگر تو زن و بچه نداری؟ گفتم چرا زن و چهار بچه دارم و به همین دلیل جیره می خواهم چون این پول کفاف زندگی ام را نمی دهد. باقر سربی که نماینده سندیکای کارگران راننده نفت بود، گفت جناب دکتر کارگران اعتصاب نکرده اند، فقط خواسته ای دارند. اقبال گفت تو چه کاره ای؟ مگر نماینده رانندگان نیستی؟ و در ادامه گفت که تو اعتصاب را نمی فهمی. اعتصاب یعنی که تو ماشین را جک بزنی، بالا بیاوری و چهار تایر را پایین بیاوری و هیچ کس هم نمی تواند تایر را به جایش برگرداند و می گویی که تا به خواست هایم نرسم، تایر را به جایش بر نمی گردانم. این یعنی اعتصاب، خفه شو و حرف نزن. تا آخر جلسه اقبال به باقر سربی که ساواکی هم بود اجازه صحبت نداد. جلسه طولانی ای بود و اقبال از طرف شاه ما را به افتتاح پالایشگاه کرمانشاه دعوت کرد. شاه پالایشگاه را افتتاح کرد و بیرون آمد. نمایندگان به ردیف ایستاده بودند.

نماینده تبریز اسحاقی نژاد که مدال کشتی داشت، در کنار من ایستاد و گفت شاه در کنار من می ایستد. شاه که داشت به داخل می رفت، اسحاقی نژاد بیست تا مدال مختلف که برخی از آنان را خریده بود به خودش آویزان کرد. شاه پرسید این مدال ها برای چیست؟ اسحاقی نژاد گفت برای کشتی است. شاه از مشکلات پرسید که من سریعاً گفتم که ما مشکل تعاونی داریم. هیچ کمکی به ما نمی شود. تعاونی مصرف قبلاً متعلق به کارگران بود که اکنون آقای اقبال آن را گرفته است و در اختیار عده ای کارمند استخدامی قرار داده است. شاه گفت که درباره تعاونی به کارگران کمک شود و رفت.

من به اقبال گفتم که در کشور ما گوشت را به دست گربه می دهند. آقای هویدا بازرگانان را مسئول اتاق بازرگانی کرده است، همان کسانی که تعیین قیمت می کنند و مسلماً به نفع آنان است که قیمت ها را بالاتر ببرند. رییس تعاونی اینجا دزدی کرده است و ما مدرک را ارائه داده ایم و شما می گویی که تعاونی برای من است. تعاونی برای ماست و نه شما. شما آن را از دست ما گرفتید. ما تعاونی را درست کردیم که ما را از آن بیرون کرده و برایش کارمند استخدام کرده اید. ما از این مسئله ناراضی هستیم. مگر شاه نگفت که به تعاونی کمک کنید، تو تا الان چه کاری کرده ای. گفت که من فقط غلام حلقه به گوش شاه هستم و بقیه برای من ارزشی ندارند.

ما از اقبال یک چک به مبلغ صد هزار تومان گرفتیم که جنس تعاونی بخریم تا ثابت کنیم که می توانیم ارزان تر بخریم. نامه ای هم با امضای اقبال گرفتیم که جیره خواربار به کارگران شمال هم پرداخت شود. نامه را که همان شب امضایش را گرفتیم، چاپ کردیم و در همه پالایشگاه ها و شرکت های نفت پخش کردیم. جیره به این شکل تصویب شد که بودجه وحشتناکی بر دست مدیریت گذاشت. وقتی جیره را دادند کارگران پس از دوازده روز به سر کار خود برگشتند و اعتصاب پیروز شد.

فتاحی: خواسته تان بر آورده شد؟

خسروشاهی: بر آورده شد و بعد از دو ماه من دستگیر و به زندان منتقل شدم.

فتاحی: فکر کردند که این مسائل زیر سر شماست؟

خسروشاهی: بله. البته قبل از دستگیری مسئله تشکیل اتحادیه کارگران نفت شمال را پیش آوردیم و برایش تلاش کردیم. قرار بود مجموع سندیکا های کارگران نفت شمال با هم تشکیل یک اتحادیه بدهند که ما را دستگیر کردند و همه چیز به هم خورد.

فتاحی: این مسئله جیره شامل کدام مراکز نفتی بود؟

خسروشاهی: تمام ایران. قبل از آن فقط خوزستان شامل جیره خواربار می شد.

فتاحی: فکر می کنی این مهمترین اعتصاب قبل از سال ۵۷ بود؟

خسروشاهی: قطعا. این که ده ، دوازده روز تولید خوابید و عقب افتاد و به قول خودشان میلیارد ها دلار به اقتصاد کشور ضربه خورد. به علاوه بودجه ای که برای خواربار کارگران نفت در نظر گرفته شد سرسام آور بود ، چرا که باید خواربار بسته بندی می شد و در خانه کارگران تحویل داده می شد.

بخش چهارم

پیمان دسته جمعی و دستگیری

فتاحی: اگر موافق باشید به قبل برگردیم و مسئله پیمان های دسته جمعی. پیمان های دسته جمعی چه بودند؟
خسروشاهی: قبلا افزایش دستمزدها و هر مسئله ای از این دست در اختیار روسای کارمندان نفت بود. کارمندان نفت تصمیم می گرفتند که به چه کارگری افزایش حقوق بدهند و یا ندهند. بعد از مدتی با فشار کارگران برای همسان کردن وضعیت دستمزد کارگران در خوزستان قرار شد که نمایندگان کارگران هر دو سال یک بار خواسته های کارگران را با مسئولان مطرح و دو طرف روی آن توافق اجرایی کنند. این خواست ها شامل موارد بسیاری نظیر مرخصی، حداقل مزد در صنعت نفت، پاداشهای مختلف و خیلی از مشکلات عام کارگران می شد. این توافق از سال ۴۸ در خوزستان به اجرا گذاشته شد. نمایندگان خوزستان هر دو سال یک بار به تهران می آمدند و سر پیمان دسته جمعی به توافق می رسیدند. این مذاکره ها ممکن بود یک ماه طول بکشد. بعد بر مبنای آن توافق ها، کتابچه پیمان دسته جمعی کارگران صنعت نفت سال ۴۸ منتشر می شد و بر آن مبنای دست مزد کارگران اضافه می شد.

فتاحی: از چه تاریخی بخش های دیگر کارگران صنعت نفت به جز خوزستان نماینده داشتند؟
خسروشاهی: عرض می کنم. پیمان دسته جمعی کارگران خوزستان که تصویب می شد، شرکت نفت از آن مبلغ بیست و پنج درصد اش را به دلیل بدی آب و هوا کم می کرد و شامل کارگران شمال و بقیه کارگران در سطح ایران می کرد. از سال ۴۸ که ما به پالایشگاه تهران که راه افتاده بود منتقل شدیم. ما هم خواهان پیمان دسته جمعی و بقیه خواست ها نظیر جیره غذایی شدیم. آن ها سرانجام موافقت کردند و از سال ۵۱ برای اولین بار نمایندگان کارگران صنعت نفت در سراسر ایران برای پیمان دسته جمعی مذاکره می کردند.

شکل پیمان به این نحو بود که مثلا ما در پالایشگاه تهران خواست ها و مشکلاتی از کارگران را که امکان مطرح کردن در پیمان دسته جمعی را داشت یادداشت و جمع بندی می کردیم.

فتاحی: چطور خواست ها را می نوشتید، به تک تک کارگران مراجعه می کردید؟

خسروشاهی: نه، مجمع عمومی برگزار می کردیم و در جلسه مجمع عمومی روی خواست های کارگران بحث و تبادل نظر می کردیم و مثلا بیست مورد را به عنوان خواست های اساسی کارگران پالایشگاه تهران تصویب می کردیم. بعد با نمایندگان کارگران

تهران جلسه می گذاشتیم و خواست هایمان را یکی می کردیم. بعدا که نمایندگان از شهرهای دیگر و جنوب به تهران می آمدند در سالن هتل یک هفته می نشستیم و خواست هایمان را جمع بندی می کردیم. قرارمان هم بر این بود که تا روز مذاکره خواست ها به گوش کارفرما نرسد اما درون مان افراد نفوذی ساواک بودند که خواست ها را لو می دادند.

فتاحی: ببخشید، قبل از آمدن دیگر نمایندگان به تهران شما ارتباطی نداشتید که خواست هایمان را هماهنگ کنید؟
خسروشاهی: چرا داشتیم، اما برای جمع بندی خواست ها نیاز به جلسه عمومی نمایندگان بود. خوشبختانه در شرکت نفت یک سیستم تلفن داخلی سراسری بین تمام بخش های شرکت نفت بود. مثلا شماره داخلی تبریز را می گرفتیم و با نمایندگان کارگران تبریز صحبت می کردیم، کسی هم تلفن ها را کنترل نمی کرد. علاوه بر این برای دیدار با نمایندگان کارگران به نقاط دیگر مسافرت هم می کردیم و آن ها هم می آمدند.

پس از یک هفته جلسه در هتل خواست ها را جمع بندی می کردیم و و بعد در جلسه مذاکره خواست های خود را روی میز مطرح می کردیم. مثلا سی ماده از خواست ها. پس از جلسه اول نماینده کارفرما یک هفته وقت می خواست که خواست های کارگران را بررسی کند. در این یک هفته نمایندگان در شهر تهران گردش می کردند تا هفته بعد. این روند همان چیزی است که الان به آن سه جانبه گرایی می گویند. نمایندگان وزارت کار (دولت)، نمایندگان کارگران و نمایندگان کارفرما (شرکت نفت) در جلسه بودند. تعداد نمایندگان کارگران و کارفرما برابر بودند و دو نفر هم از طرف وزارت کار بودند. منتهی نمایندگان وزارت کار به شکل ناظر در جلسات حاضر بودند و اظهار نظر نمی کردند، تنها پس از پایان مذاکرات صورت جلسه پیمان دسته جمعی را امضا می کردند.

فتاحی: برگردیم به همان موضوع سه جانبه گرایی.

خسروشاهی: خواست ها را یا کارفرما می پذیرفت و یا رد می کرد. روز اول می گفتند که آقای دکتر اقبال گفته اند مثلا صد میلیون برای حقوق کارگران پول داریم و این را خودتان هر جور دوست دارید تقسیم کنید و حتی یک قران هم بیشتر از این نمی دهیم.

فتاحی: یعنی واقعا بیشتر از این نمی دادند؟

خسروشاهی: نه. مجبور بودند بدهند. از گلویشان بیرون می کشیدیم. منتهی اول این را می گفتند. یک ماه طول می کشید که خواست ها مطرح و روی آن بحث و تبادل نظر می شد. ماده به ماده جلو می رفت و رویش توافق می شد. پس از اتمام مذاکرات یک صورت جلسه می نوشتند و نمایندگان کارگران و کارفرما امضا می کردند و نهایتا وزارت کار هم تاییدش می کرد.

فتاحی: چقدر کل این پروسه به طول می انجامید؟

خسروشاهی: حداقل یک تا دو ماه. معمولا در غرب این طوری است که وقتی پیمان دسته جمعی را امضا می کنند، تا دو سال هیچ خبری از اعتصاب و درگیری نیست و کاری نمی توانی بکنی. در ایران اینطور نبود، وقتی که از پیمان بیرون می آمدی کارگران می گفتند چرا این را به ما ندادند و شروع به درگیری و اعتصاب می کردند. پس از پیمان سال ۵۱ که ما به کارگران گفتیم که با جیره موافت نکرده اند و این موارد را ندادند، این تازه شروع اعتراضاتی شد که به اعتصاب سال ۵۳ انجامید.

فتاحی: وقتی شما خواسته هایمان را به آنان می دادید و کارفرمایان می رفتند تا در مورد ادامه مذاکره مشورت کنند، آیا این امکان وجود داشت که نمایندگان کارگران هم در مجامع عمومی با کارگران مشورت کنند؟

خسروشاهی: نه. یک قانونی بود که تا زمانی که پیمان تصویب نشده است، چیزی به اطلاع کارگران نرسد. البته کسی این را رعایت نمی کرد و معمولا نمایندگان به کارگران در باره مفاد مذاکرات خبر می دادند.

فتاحی: منظورم این است که در حین مذاکرات به طور حضوری در بین کارگران حاضر می شدید یا نه؟

خسروشاهی: بله . حاضر می شدیم.

فتاحی: و در این حین اعتراضاتی هم شکل می گرفت؟

خسروشاهی: نه در حین مذاکرات پیمان دسته جمعی . چون هنوز هیچ چیز معلوم نبود . بعد از امضای پیمان اعتراضات شکل می گرفت.

فتاحی: و در بین دو پیمان دسته جمعی اعتراضاتی می شد و به نتایجی هم می رسید؟

خسروشاهی: دقیقا.

فتاحی: اگر اجازه بدهید درباره تلاش هایی توضیح دهید که به تشکیل اتحادیه (سندیکا)ی کارگران نفت انجامید.

خسروشاهی: اتحادیه کارگری به اصطلاح روی کاغذ وجود داشت. یکی اتحادیه مرکزی ، اتحادیه پخش و اتحادیه انبار نفت نازی آباد که سه سندیکای موجود بودند و یک اتحادیه به اسم کارگران نفت تهران تشکیل داده بودند که فقط روی کاغذ ثبت شده بود و وجود خارجی نداشت . در سازمان کارگران (خانه کارگر فعلی) هم یک دفتر داشتند که همیشه درپش قفل بود. ما آمدیم و با کارگران دیگر صحبت کردیم که بیا یک اتحادیه از مجموع سندیکا ها درست کنیم. بنابراین آمدیم و در طی یک تلاش یک ساله طاقت فرسا در انبار نفت ری ، خط لوله مخازرات ، اکتشاف و استخراج و گاز سندیکا درست کردیم . وقتی این سندیکا ها درست شدند ما هم که در پالایشگاه تهران سندیکا درست کرده بودیم ، قرار شد جمع شویم و اتحادیه سندیکاها را تاسیس کنیم.

فتاحی: منظورتون مجمع عمومی نمایندگان سندیکا بود؟

خسروشاهی: بله . درست قبل از اینکه این مجمع عمومی را برگزار کنیم ، دستگیری های سال ۵۳ اتفاق افتاد و ما رو به همراه پنجاه نفر از کارگران پالایشگاه دستگیر کردند. این پنجاه نفر را از هر گونه فعالیت اجتماعی ، کارگری مثل کاندید شدن برای سندیکا محروم کردند و از آن ها ضمانت گرفتند. در هفته های اول دستگیری ما ، ساواک سندیکا را منحل اعلام کرد. این باعث شد که اتحادیه سراسری شکل نگیرد.

فتاحی: شما به زندان رفتید؟

خسروشاهی: ما را دستگیر کردند و به زندان بردند.

فتاحی: شما ارتباط ویژه ای با جریانات سیاسی داشتید؟ چرا سراغ شما آمدند؟

خسروشاهی: بخشی از کارگرانی که به آبادان برگشتند را دستگیر کردند و گفتند شما که برای تعمیرات رفته بودید، چرا اعتصاب کردید؟ یکی از آنان که من نمی شناختمش گفته بود: یدالله ما را فریب داد . ما را عصر جمعه دستگیر کردند و به ساواک بردند. صبحش ما را از آریا شاهین به آبادان بردند و در این فاصله کارگران برای آزادی ما اعتصاب کردند. من را با فردی که علیه من شهادت داده بود روبرو کردند که من گفتم او را نمی شناسم و دروغ می گوید. من را به اهواز بردند و تبرئه کردند و گفتند به تهران برگرد . من در بازگشت به تهران متوجه شدم که برای آزادی ما کارگران اعتصاب سازمان داده اند. در این فاصله که من در آبادان تحت بازداشت بودم سرهنگ معصومی آمده و گفته بود که این چریک بوده و اسلحه داشته است و رهایش نمی کنند. کارگرانی آمدند و به من گفتند معصومی باید بابت این تهمت عذر خواهی کند . گفتم ولش کنید نمی خواهد عذر خواهی کند. گفتند نه . این نمایندگان گفتند که نه باید عذر خواهی کند. من هم گفتم که اگر نروم می گویند این دو روز رفته زندان جا زده است . این بود که همراهشان به ساواک رفتم و معصومی عذر خواهی کرد.

فتاحی: شما اشاره کردید که بعضی از این نمایندگان ساواکی بودند. وقتی که اینها در پیمان های دسته جمعی می نشستند و طبعاً با شما نبودند و شما متوجه می شدید که این ها با دولت هستند، در مقابله با شما چه می کردید؟

خسروشاهی: ما می دانستیم. منتهی جرات نمی کردند مخالف نظرات ما را در مذاکره ها ابراز کنند اما رویه سازشکارانه ای داشتند. ما هم بعد با کارگران می گفتیم که به این نمایندگان دیگر رای ندهند و عوضشان کنند. کسانی مثل سربی، حاج اسماعیلی و امینی. تمام مسئولین سازمان کارگران که الان شده خانه کارگر، ساواکی یا وابسته به دولت بودند. کارگران در جریان انقلاب ۵۷ اسم سازمان کارگران را به خانه کارگر تغییر دادند که کماکان این اسم باقی ماند. آن موقع اکثر اعضای سازمان کارگران از کارگران نفت و ساواکی بودند.

فتاحی: این ها که جزو سازمان کارگران بودند، آیا در خود سندیکاها جایگاهی داشتند؟

خسروشاهی: این ها نمایندگان سندیکا بودند که به آن جا رفته بودند. از بین نه نفر نماینده سندیکا یک نفر ساواکی بود که معمولاً کسی نمی فهمید. این طوری بود که در مسئله دستگیری من وقتی مشکل پیدا شد که مسئله چاپ کتاب های ممنوعه جلد سفید لو رفت. چون به مدت چهار سال ما کتاب جلد سفید ممنوعه چاپ و در بین کارگران پخش می کردیم.

فتاحی: بین چه سالهایی؟

خسروشاهی: بین سال ۴۹ تا ۵۳ که دستگیرمان کردند.

فتاحی: شما در عین اینکه نماینده سندیکا بودید کتاب ممنوعه هم چاپ می کردید؟

خسروشاهی: حشمت ریسی کارگر چاپخانه بود که کتاب را در چاپخانه چاپ می کردند. من هم نماینده کارگران بودم و می توانستم ماشین را بدون بازرسی وارد پالایشگاه کنم. ماشین را پر می کردم و به حشمت می دادم و اون خودش چاپ و توزیع می کرد.

فتاحی: کتاب ها چی بود؟

خسروشاهی: همه کتاب های فلسفی و مارکسیستی بود که بیشترش هم از خارج می آمد. چهار سال دنبال توزیع کننده اش می گشتند که سرانجام فهمیدند که در چاپخانه نفت منتشر می شود.

فتاحی: یعنی شما را در همین رابطه دستگیر کردند؟

خسروشاهی: نه دستگیری من در رابطه با مسئله اعتصاب بود. بعد که ما را گرفتند اعلامیه پخش شد که باید ما را آزاد کنند. چاپ و نوع کاغذ اعلامیه با کتاب ها یکی بود که بعداً به چاپخانه ریختند و در سقفش کتاب ها را پیدا کردند و به من حکم ده سال زندان دادند.

فتاحی: شما که به زندان رفتید زندانیان سیاسی دیگری هم در زندان بودند. تعدادشان زیاد یا کم بود؟

خسروشاهی: آمار واقعی مبنی بر حضور چهار هزار زندانی سیاسی در زندان های سراسر کشور بود.

فتاحی: شما در کدام زندان بودید؟

خسروشاهی: من در زندان قصر تهران بودم.

فتاحی: جمعیت زندانیان در زندان قصر چند نفر بود؟

خسروشاهی: حدود هزار و پانصد نفر.

فتاحی: همه زندانیان سیاسی بودند؟

خسروشاهی: نه این تعداد زندانیان زندان قصر بود.

فتاحی: عمدتاً زندانیان سیاسی از چه نوعی بودند؟

خسروشاهی: اون موقع جو چریکی حاکم بود و بیشتر زندانیان کسانی بودند که مشی مسلحانه داشتند. مثل مجاهدین و فداییان. یک بخش کوچکی هم بودند که مانند عسگر اولادی و لاجوردی عضو حزب ملل اسلامی بودند. تعدادی هم از افسران قدیمی حزب توده مانند صفرخان بودند. ما هم ده پانزده نفری از فعالین کارگری بودیم.

فتاحی: این زندانیان چریک فدایی یا مجاهد چقدر زندانیان کارگر را می فهمیدند؟

خسروشاهی: به دلیل اینکه فضا چریکی بود اون موقع کسانی که سیاسی کار بودند را تحقیر می کردند. به دلیل اینکه کاملاً فضا مسلحانه بود زندانیان آن جا از مسائل کارگری کاملاً بی خبر بودند.

فتاحی: چقدر با شما بحث می کردند؟

خسروشاهی: هیچی. اصلاً مشکلات کارگری مسئله آنان نبود. معتقد بودند که به دلیل خفقان شدید نمی توان به کارخانه ها رفت و با کارگران کار کردند بنابراین بهتر است اسلحه به دست بگیریم و از آن طریق خلق را رها کنیم.

فتاحی: آیا سعی نمی کردند که شما را جذب خودشان کنند؟

خسروشاهی: طبیعی است که بحث های زیادی در می گرفت.

فتاحی: بیشتر شما روی آنان تاثیر داشتید یا آنان روی شما؟

خسروشاهی: من در این مسائل نبودم. من بیشتر به مسائل کارگری می پرداختم.

فتاحی: اون بقیه کارگران زندانی چه؟

خسروشاهی: یکی از کارگران مراد نانکلی بود که در رابطه با مجاهدین دستگیر و زیر شکنجه کشته شد.

فتاحی: بقیه چی؟

خسروشاهی: هم از کارخانه های مختلف بودند که برای اعتصاب و مبارزه کارگری دستگیر شده بودند و عضو جریانات سیاسی و چریکی نبودند.

بخش پنجم

آزادی از زندان و اعتصاب ۱۳۵۷

فتاحی: چه تاریخی از زندان آزاد شدید و چطور شد که آزاد شدید؟

خسروشاهی: سال ۵۶ مسئله حقوق بشر در ایران عمده شد و یک تعداد از سازمان های حقوق بشر به زندان آمدند و با زندانیان مصاحبه کردند. علاوه بر کم کم این مسئله زندانیان به یکی از مسائل عمده تبدیل شد و در تظاهرات های مردمی سال ۵۶ آزادی زندانیان سیاسی تبدیل به یکی از شعارهای اصلی شد. قبل از آن به علاوه گروهی که به عنوان گروه سپاس معروف شدند به تلویزیون آمدند و آزاد شدند که از جمله عسگراولادی و بخشی از مسئولین فعلی نظام بودند که در تلویزیون از شاه استدعا کردند که آزاد شوند و آزاد شدند.

فتاحی: این چه تاریخی رخ داد؟

خسروشاهی: سال ۵۶. به دنبال آن گروه گروه اسامی زندانیان در روزنامه ها اعلام می شد و آزاد می شدند. من هم در سال ۵۷ اسمم در روزنامه ها درج شد و آزاد شدم. روز اول فروردین ۵۷ من به همراه تعداد زیادی از دوستان زندانی سیاسی از جمله عزیز یوسفی آزاد شدم. یادم می آید وقتی که از اوین آزاد شدم یوسفی گفت که بیا بدویم. ممکن است مثل رفقای چریک های فدایی (چوپان زاده و بقیه نفری که در تپه های اوین اعدام شدند) که از پشت به آن ها تیر زدند به ما هم تیر بزنند. دو نفری با دمپایی تا میدان ونک دویدیم. بعد در کیوسک تلفن زنگ زدیم و با تاکسی تلفنی به خانه رفتیم. من که به خانه رفتم یه عده ای از دوستان کارگر شرکت نفت تهران به خانه من آمده بودند.

فتاحی: چه تعدادی آمده بودند؟

خسروشاهی: ۵ یا ۶ نفر از دوستان نزدیک.

فتاحی: اسم آن ها یادتان هست؟

خسروشاهی: بله. نصیری بود. محمد هاشم بود. امینیان و رحیم اقبالی بود. یه تعدادی. درست یادم نیست.

فتاحی: اینا فعالین دست اندرکار بودند؟

خسروشاهی: بله بله. هر کدام هم هدیه ای آورده بودند.

فتاحی: چه آورده بودند؟

خسروشاهی: یکی که عباس بود مجموعه مقالات لنین را برایم آورده بود. یا برخی اسباب بازی برای بچه ها آورده بودند یا وسایل خانه آورده بودند. شیرینی و غیره.

فتاحی: فضا آنقدر باز بود که کتاب جلد سفید ممنوعه بیاورند؟

خسروشاهی: آره. سال ۵۶ و ۵۷ دیگر حداقل مشکل کتاب نبود. از این جا به بعد دیگر ارتباط با رفقا برقرار شد. این ها قبلا یک کمیته مخفی برای سازماندهی اعتصابات نفت در تهران تشکیل داده بودند. سال ۵۳ وقتی ما دستگیر شدیم سندیکا را منحل کردند و اجازه ندادند تا تشکیل شود. منتهی در سال ۵۵ با فشار کارگران دوباره انتخابات برگزار کردند و عده ای انتخاب شدند. همین منتخبان سندیکا بودند که بعد از آزادی به خانه من برای دیدار آمده بودند و همین ها هم در کمیته مخفی بودند.

فتاحی: از طرفی منتخبین کارگران و از طرف دیگر کمیته مخفی اعتصاب بودند؟

خسروشاهی: بله. چند نفر دیگر هم بودند. مثلا پرویز نوخیز بود که وقتی فراری بود می رفت و در ماشین من می خوابید. تحت تعقیب بودند و حکم تیرشان آمده بود.

فتاحی: این کمیته اعتصاب مختص به تهران بود یا سراسری؟

خسروشاهی: نه هنوز سراسری نشده بود، فقط برای تهران بود.

فتاحی: در آن کمیته چند نفر بودند؟

خسروشاهی: وقتی هنوز کارمندان به اعتصاب نپیوسته بودند و کار می کردند، کمیته اعتصاب هفت نفر بود. بعدها که پس از شهریور ۵۷ کارمندان به اعتصاب پیوستند و کارگران نفت خوزستان هم به اعتصابیون اضافه شدند، یک کمیته سراسری اعتصاب به تعداد ۱۴ نفر تشکیل شد.

فتاحی: اولین اعتصابات چه وقتی اتفاق می افتد؟

خسروشاهی: در کمیته اعتصاب چند نفر هم بودند که عضو سندیکا نبودند، ضمن اینکه همه اعضای مرکزی سندیکا هم عضو کمیته مخفی نبودند. فقط سه چهار نفر از اعضای هیات مدیره سندیکا عضو کمیته مخفی بودند. این ها در ۱۷ تیرماه ۵۷ نامه ای به مسئولین شرکت نفت نوشتند که ما مشکل مسکن داریم و اگر ظرف دو ماه به مشکل ما رسیدگی نشود در مقابل شرکت نفت به همراه خانواده چادر خواهیم زد و مستقر می شویم. دو ماه بعد، روز ۱۷ شهریور که روز قتل عام مردم در میدان ژاله تهران بود و خیلی سر و صدا بر پا کرد، مطابق با اتمام مهلت کارگران شد. منتهی کارگران به حکومت نظامی روز ۱۷ شهریور توجهی نکردند و تعداد ۲۰۰ نفر از کارگران همراه خانواده مقابل شرکت نفت چادر زدند. دو شب ماندند. چون حکومت نظامی بود، مسئول حکومت نظامی شهری که یک تیمسار بود به همراه چند کامیون و تانک به مقابل پالایشگاه آمدند و کارگران را تهدید کردند که اگر نروید ما حکم تیر داریم و شما را می زنیم. کسی توجه نکرد تا اینکه میله چادرها را کردند و سر خانواده ها خراب کردند و همه چادرها را سوار ریو کردند و در شهر خالی کردند. این مسئله روز ۱۹ شهریور بود که اعتصاب رسمی کارگران پالایشگاه تهران همان روز شروع شد.

برنامه این بود که صبح کارگران مقابل پالایشگاه جمع می شدند و بعد سوار اتوبوس می شدند و به بهشت زهرا می رفتند و برای کسانی که در درگیری ها کشته شده بودند، قبر می کردند. در هنگام شب هم به حرکت اعتراضاتی مردم در نقاط مختلف شهر می پیوستند. یک بار به اداره مرکزی رفتند.

فتاحی: این ها که همان کارگران اعتصابی روبروی پالایشگاه بودند، به سر کار برنگشته بودند؟

خسروشاهی: نه دیگه. صبح می آمدند جلوی پالایشگاه جمع می شدند و وقتی همه جمع می شدند دوباره با اتوبوس به بهشت زهرا می رفتند و قبر می کردند و از آن جا شب به نقاط مختلف از جمله بازار، دانشگاه، وزارت نفت و میدان فردوسی می رفتند و به حرکت اعتراضی مردم می پیوستند. به این ترتیب اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت در روز ۱۹ شهریور شروع شد. کارگران فقط در اعتصاب بودند و کارمندان و پالایشگاه کماکان کار می کردند.

فتاحی: آیا سازمان سیاسی ای در میان کارگران بود که جهت خاصی به حرکاتشان دهد؟

خسروشاهی: نه. به طور واقعی نه.

فتاحی: شما بهتر یاده که اون موقع اسلامی ها جریان، سازمان دهی و شعارهای خاص خودشان را داشتند و حساب خود را از بقیه جدا کرده بودند. سوال ام این است که تا چه حد بین کارگران این دیدگاه روشن بود که این صف اسلامی ها است و مطالباتشان چه هست؟

خسروشاهی: به این هم می رسیدم. اما در شرکت نفت ما خودمان به سمت گروه های دیگر رفتیم. وقتی اعتصاب شروع شد و ادامه پیدا کرد مسئله مالی پیش آمد. حساب مالی سندیکا را شاه بسته بود و اجازه برداشت نمی داد که بعد از انقلاب هم این حساب توسط کمیته های انقلاب ملاحظه شود. کم کم از نظر مالی به کارگران فشار وارد می شد. قبل از این کارگران در اعتصاب بودند و حرکت را پیش می بردند. در این فاصله چون ممکن بود به دلیل حکومت نظامی مانع از خروج کارگران از پالایشگاه شوند و به زور آن ها را مجبور به ماندن در پالایشگاه کنند، کمیته اعتصاب تصمیم گرفت که چند جایی از مسیر لوله نفت را در صورت لزوم منفجر کند.

تماس هایی با چریک های فدایی گرفته شد و چند پمپ بزرگ و لوله هایی شناسایی شد که در صورت لزوم منفجر شود تا کار پالایشگاه بخوابد که اصلاً این مسئله پیش نیامد. چرا که با کارگرانی که کارمند شده بودند توافق شد که یک روز در رستوران با رسیدن جمع کارگران معترض که در پالایشگاه راهپیمایی می کنند با شعار "کارمند کارگر پیوندتان مبارک" به اعتصاب کارگران پیوندند. همین مسئله پیش آمد و کارگران در پالایشگاه برای اولین بار با شعار "نفت رو کی برد آمریکا، گاز رو کی برد شوروی، مرگ بر حکومت پهلوی" سرنگونی حکومت شاه را مطرح کردند. خیلی قبل تر از اعتراضات ماه رمضان. پس از خواست های اقتصادی که در ۳۵ مورد مطرح شده بود، کم کم کارگران به سمت اعلام خواست های سیاسی پیش رفتند و خواست سرنگونی حکومت شاه را با "مرگ بر حکومت پهلوی" مطرح کردند.

فتاحی: این در چه مقطعی رخ داد؟

خسروشاهی: مهرماه. کارگران که راهپیمایی کردند و با این شعار به رستوران رسیدند، کارمندان از رستوران بیرون آمدند و گل های باغچه ها را کردند و روی سر کارگران ریختند و کارمندان هم رسماً به اعتصاب پیوستند. از فردایش پالایشگاه تهران به طور کلی تعطیل شد.

فتاحی: فقط پالایشگاه تهران؟ به جاهای دیگر نرسید؟

خسروشاهی: نه خیر در خوزستان حرکاتی بود اما هنوز به اعتصاب کشیده نشده بود و حرکات جمعی بود. پس از این چند نفر از کارمندان هم به عضویت کمیته اعتصاب تهران در آمدند. از آن مقطع کارمندان هم در تمام اعتراضات کارگری شرکت داشتند. یک بار در تظاهرات اداره مرکزی که کارگران شعار مرگ بر شاه سر دادند، حکومت نظامی از بیرون به شیشه ها رگبار بست که یک نفر از کارگران کشته و یک نفر هم فلج شد. بعد از این در مهرماه در اداره مرکزی اهواز عده ای از متخصصین حفاری ها اطلاعیه ای مبنی بر قصد خود برای اعتصاب را پخش کردند و کارگران هم بابت آتش سوزی سینما رکس آبادان جریحه دار شده بودند.

در خوزستان کارگران اعتمادی به مذهبی‌ها نداشتند و حرکت را چون مذهبی می‌دیدند به آن نمی‌پیوستند. منتهی مسئله سینما رکس که پیش آمد، کارگران به طور کلی دگرگون شدند و به طرف تصمیم اعتصاب پیش رفتند. آرام آرام اعتصاب از اداره مرکزی شروع شد و کم‌کم به نقاط دیگر آبادان کشیده شد. در مهرماه کارگران ۱۵ روز اعتصاب کردند که با تهدید حکومت نظامی کارگران به سر کار برگشتند. کارگران در آبان ماه با سازماندهی عالی تر، اعتصاب دیگری را شروع کردند که تا سرنگونی حکومت شاه ادامه داشت.

فتاحی: اینکه می‌گویند گرایش مذهبی و پرچم اسلامی‌ها به رهبری خمینی در میان کارگران آبادان ضعیف بود، منظورتان این است که در تهران این آگاهی در مقابل مذهبی‌ها نبود؟

خسروشاهی: درسته. ببینید اصلاً اگر کسی متکی به خودش، تولید و درآمد خودش باشد یک جور دیگری در جامعه حرکت می‌کند، تا کسی که متکی به زمین و آب باشد و به خدا التماس باران بکند. تفاوت خیلی زیاد است. بخش زیادی از کارگران پالایشگاه تهران از کشاورزی کنده شده بودند و وارد صنعت نفت شده بودند. عده‌ای دیگر هم شاگرد مثلاً چرخ‌ساز بودند. بعد هم تهران به مراتب از آبادان مذهبی‌تر بود. آبادان از خیلی قبل‌ها محیط صنعتی بود و سنت کارگری داشت. در آبادان مذهب میان کارگران ضعیف بود و اصلاً ریشه نداشت. بعد از انقلاب هم تمام خیابان‌های آبادان چادرهای حمایت از مردم کردستان بود. یعنی می‌خواهم بگویم که تفاوت از نظر دید به مذهب خیلی زیاد بود.

فتاحی: فکر نمی‌کنید بخشی به این دلیل بود که خود اسلامی‌ها در تهران فعالیت‌شان متمرکزتر بود و هنوز دست اسلامی‌ها به آبادان نرسیده بود؟

خسروشاهی: یک واقعیت این بود که ما در تهران از نظر مالی در مضیقه قرار گرفته بودیم چون حساب مالی سندیکا بسته بود. پیش دانشجویان رفتیم و آن‌ها حدود دو و نیم میلیون جمع‌آوری کردند. دو و نیم میلیون پول حتی یک روز کارگران هم نمی‌شد. با تعدادی نزد طالقانی که او را از زندان می‌شناختیم رفتیم و قضایا را شرح دادیم که حساب را بسته‌اند. یک آقای را معرفی کرد که مسئول کمیته بازار بود. از آن موقع پول خیلی زیادی از بازار به کارگران کمک شد و از همان موقع یک نفر به نام آقای عراقی که بعدها مسئول روزنامه کیهان و ترور شد، وارد کمیته مخفی اعتصاب شد.

فتاحی: از بین اسلامی‌ها بود؟

خسروشاهی: بله با ما در زندان بود و از افراد مذهبی بود. از کسانی بود که در قضیه سپاس در سال ۵۶ از زندان آزاد شده بود و با خمینی از پاریس آمد.

فتاحی: با آمدن عراقی به کمیته اعتصاب و کمک‌های مالی بازار عملاً دست اسلامی‌ها در اعتصاب قوی شد؟

خسروشاهی: قبل از این حرکت اعتصابی کارگران، مستقل بود که بعد از این یک نفوذی در داخل جمع ما وارد شد. کم‌کم از آن به بعد پای شورای انقلاب و افرادی نظیر بازرگان، صباغیان و رفسنجانی به شرکت نفت باز شد که در شرکت نفت و اهواز سخنرانی کردند. گفتند که شرکت نفت را دوباره راه بیندازید که قبول نکردیم و گفتیم که امام باید نامه بدهد. بعد از آن مصاحبه خمینی را در شرکت نفت پخش کردند که گفته بود به اندازه مصرف داخلی برای مردم پالایشگاه را راه بیندازید. به نظرم ضعف مالی باعث شد که ما از یک کانالی وابسته به جریان‌های مذهبی شویم. رابط ما هم شخص عراقی بود.

بخش ششم

سرنگونی شاه و

تشکیل شورای کارگران نفت

فتاحی: شما اشاره کردید که پس از جریان سینما رکس، اعتصاب نفت جنوب شکل گرفت. اگر باخبر باشید همان زمان مسجد کرمان هم به آتش کشیده شد و اگر یادتان باشد مردم شعار می دادند که ”رکس آبادان را مسجد کرمان را شاه به آتش کشید“ در حالی که بعدها مشخص شد هر دوی این آتش سوزی ها کار اسلامی ها بود تا مردم را تحریک کنند که به دنبال پرچم آن ها بیایند. در آن مقطع کسی نبود که شک کند که این قضیه کار اسلامی ها بوده است؟

خسروشاهی: به طور فردی ممکن است اینطوری باشد اما در سطح جامعه و مخصوصا آبادان اینطوری مطرح شد که سینما رکس را شاه به آتش کشیده است و چون فیلم گوزن ها هم که در این سینما پخش می شد جنبه سیاسی رادیکال داشت به همین خاطر مطرح شد که از روی قصد مسئولین وقت کشور چنین کاری کردند و آنان متهم شدند. اما بعدا در بازجویی ها معلوم شد که تیمی زیر نظر چند ملا و مسئولیت عده ای آن جا را آتش زده اند. به طور واقعی مسئله سینما رکس تاثیر زیادی روی مردم گذاشت، چون می گفتند رژیم آن را انجام داده است. مردم آرام آرام شروع به اعتراض کردند. از مهرماه اعتصابات کارگران اداره مرکزی نفت شروع شد که به سایر بخش ها کشیده شد. در مهرماه به دلیل ضعف سازماندهی اعتصابات ادامه نیافت و نظامی ها در پالایشگاه مستقر بودند تا اینکه در آبان ماه با تقویت سازماندهی اعتصابات شروع شد و تا انقلاب ادامه پیدا کرد. تولید پالایشگاه که ۶۰۰ هزار بشکه در روز بود به صفر رسید و با پیوستن خارک به اعتصاب، صادرات نفت هم متوقف شد. در پالایشگاه آبادان مردم با شعار ”از بهر ملک و ملت ما شیر نفتو بستیم تا مرگ شاه خائن در انقلاب هستیم“ راهپیمایی کردند و تا سرنگونی شاه جنبش را ادامه دادند. اینجا بود که یک کمیته اعتصاب سراسری در آبان ۵۷ تشکیل شد، کمک های مالی به خوزستان ارسال شد و مشکل مالی از طریق بازار به طور کلی برطرف شد.

فتاحی: این کمک مالی فقط به صنعت نفت مرتبط است؟

خسروشاهی: بله. فقط صنعت نفت. ببینید در اصفهان و شهرهای دیگه کارگران می آمدند و سخنرانی می کردند و پول جمع آوری می کردند، منتهی چون پول زیادی از بازار می آمد به مسئله جمع آوری کمک مالی توجهی نشد. یکی از نقاط ضعف همین وابستگی مالی جنبش کارگران بود به نظرم می شد که طی یک برنامه ریزی از مردم کمک مالی جمع آوری شود نه از یک قشر خاص (بازار) که بیاید و پرچم خودش را در میان جنبش بزند و یکی از اعضای خود را در کمیته مخفی اعتصاب منصوب کند و به قول یکی از رفقا دستور گرفتن از زیر درخت سیب (منظور خمینی است) از همان جا شروع شد. این یکی از ضعف های اعتصاب نفت بود و قطعاً ضعف های دیگری هم داشت.

فتاحی: مثلاً چه ضعف های داشت؟

خسروشاهی: خیلی از ضعف ها...

فتاحی: شما فکر نمی کنید یکی از مشکلات عدم توجه کارگران نفت به کارگران بخش های دیگر بود؟

خسروشاهی: این هم بود. به طور کلی یک خودمحوربینی بر کارگران نفت حاکم بود. همان طور که گفتید فقط بخش نفت را می دیدند. حالا وقتی به مسائل بعد از انقلاب و بعد از اینکه شوراها تشکیل شد پرداختیم به مسئله تشکل یابی هم که امر حیاتی و مهمی است می پردازیم. مخصوصاً الان می بینیم که هر گونه تشکل و سازماندهی را سرکوب، و فعالینش را دستگیر و زندانی می کنند. یک مسئله اساسی که در رابطه با نفت وجود داشت عدم وجود نگرش تسخیر قدرت سیاسی بود. در کارگران شرکت نفت به طور واقعی هیچ نگرشی در باره کسب قدرت سیاسی وجود نداشت. نهایت خواسته کارگران حضور یک نفر از کارگران در شورای انقلاب یا انتخاب وزیر نفت از طرف کارگران بود. خوب حالا گیرم که انتخاب کردند، قدرت سیاسی که نداشتند.

فتاحی: فکر می کنید کارگران نفت باید این کار را می کردند یا اینکه باید سازمان سیاسی ای بود که این خواست را سازمان می داد؟

خسروشاهی: یکی از نقاط ضعف اساسی همین عدم وجود یک دید سوسیالیستی مسلط در بین جنبش کارگری بود. ضعف دیگر نبود یک حزب سیاسی سوسیالیستی بود. کارگران حزب سوسیالیستی خود را نداشتند.

فتاحی: اما همان دوره سازمان فدائیان در بخشی از کارگران نفوذ داشت و هم حزب توده تشکیلاتی داشت. فکر نمی کنید یک دلیل همین بود که خود این جریانات توده و فدایی مرزبندی اساسی ای با خمینی به دلیل مخالفت او با شاه نداشتند؟

خسروشاهی: حمایت از خمینی در کل جو جامعه حاکم بود. مجموع ۹۵ درصد جامعه حامی خمینی بودند. ممکن بود چند گروه کوچک هم نسبت به این مسئله نقد داشته باشند و قبول نداشته باشند، اما نفوذ واقعی در جامعه نداشتند. اما چیزی که بر جامعه مسلط بود، پیروی از خمینی بین مجاهد و فدایی و بقیه گروه ها مسئله مشترکی بود. مثلاً در مسئله تسخیر سفارت آمریکا توسط جمهوری اسلامی، مجاهدین خلق از میدان فردوسی تا سفارت سینه خیز و خزیده رفتند.

فتاحی: تسخیر سفارت توسط دانشجویان خط امام؟

خسروشاهی: آفرین. آره. مجاهدین از میدان فردوسی تا سفارت خزیده و سینه خیز رفتند. کل جو این طوری بود. آن هایی که به اصطلاح خودشان پیشرو بودند و تشکیلاتی و دیدی داشتند و به مسایل جامعه و منطقه تسلط داشتند از خمینی حمایت می کردند. یادم می آید که فدایی ها یک راهپیمایی به طرف خانه خمینی در مدرسه رفاه برگزار کردند که خمینی راهشان نداد. یعنی مشکل این بود که کسانی که به قول شما حزب سیاسی بودند خمینی را به عنوان رهبری انقلاب پذیرفته بودند. انتخابات را پذیرفته بودند و برای آن کاندید معرفی می کردند. با شناسنامه و عکس و تفصیلات. مشکل چیز دیگری بود. مشکل عدم وجود یک حزب سیاسی واقعی از کارگران سوسیالیست در جامعه بود. کارگران دید سوسیالیستی و چشم انداز تسخیر قدرت سیاسی را نداشتند. اگر این چیزها بود که نبود، اتفاقات دیگری می افتاد.

اگر خاطرتان باشد بعد از انقلاب شورای کشاورزان، سربازان و کارگران بود که نتوانستند یکی شوند. همه این مسائل است. جنبش کارگری ضعف‌های اساسی از جمله مسئله مالی را داشت. مشکلات دیگر عدم وجود حزب کارگران سوسیالیست، نبود یک دید سوسیالیستی در جامعه و نبود یک برنامه مشخص بود. حتی خود ملاحا هم برنامه نداشتند و دیدی که وقتی آمدند، بازرگان، جبهه ملی و نهضت آزادی برایشان تشکیلات درست کردند. شما اگر به دوره اول انقلاب نگاه کنید تمام نمایندگان مجلس، نمایندگان سرمایه داری بودند. ملایی در این بین نبود. ولی بعدا بازرگان را کنار زدند و خودشان همه قدرت را گرفتند.

فتاحی: در این فضا هست که طالقانی، "پدر طالقانی" می شود و جایگاهی پیدا می کند؟

خسروشاهی: دقیقا.

فتاحی: فضایی که همه مرزی با اسلامی ها ندارند و پشت خمینی هستند؟

خسروشاهی: دقیقا. من خودم در زندان با طالقانی رابطه ای داشتم. طالقانی شخصی بود که در زندان مورد احترام همه زندانیان از چپ و راست بود. خیلی رادیکال بود و با مجاهد و فدایی هیچ مشکلی نداشت. گروه ها رابطه خوبی با طالقانی داشتند و به او احترام می گذاشتند. مجاهدین طالقانی را رهبر خودشان می دانستند. مشکل این چیزها بود. مثلا فدایی ها در گنبد و کردستان می جنگیدند و مجاهدین امام امام می گفتند. وقتی مجاهدین به آن طرف چرخید، بخشی از فدایی ها طرفدار خمینی شدند. خب تمام این ها در ذهنیت کارگران تاثیر می گذاشت.

فتاحی: اجازه دهید این ناروشنی جریانات مختلف مقابل اسلامی ها را اینجا رها کنیم و به مسئله سندیکاها و کمیته اعتصاب پردازیم. از چه وقتی به بعد کمیته اعتصاب به مسئله تشکیل شوراهای در صنعت نفت تمایل پیدا کرد؟

خسروشاهی: ببینید کمیته اعتصاب شکل گرفت و یک دوره ای افرادی مخفی و تحت تعقیب بودند و حکم تیر داشتند و در خانه ها مخفی می شدند.

فتاحی: افراد کمیته اعتصاب شناسایی شده بودند؟

خسروشاهی: بله. مشخص بود چون در راس حرکت بودند. بعد حکومت نظامی هم بود. وقتی که فضا کمی باز شد و مخصوصا آبادان به اعتصاب پیوست کمیته اعتصاب علنی شد و سندیکای کارگران صنعت نفت ایران تشکیل شد.

فتاحی: این در چه مقطعی بود؟

خسروشاهی: یکی دو ماه قبل از انقلاب. حدود دی ماه. سندیکای کارگران نفت اعلام شد که پتروشیمی و گاز هم شامل اش می شد و همه با هم بودند. نشریه ای هم به همین نام داشتند. اخبار پراکنده و ضد و نقیض بود. این نشریه کمک کرد اعتصاب سازماندهی شود و کارگران اخبار واقعی را بخوانند تا شایعات بی مورد در بین کارگران تفرقه ایجاد نکند. این نشریه کار خوبی بود که تا سال شصت هم ادامه پیدا کرد که بعد توقیفش کردند.

فتاحی: اسمش چه بود؟

خسروشاهی: نشریه کارکنان صنایع نفت. به اسم همین سندیکای مشترک کارکنان صنایع نفت بود.

فتاحی: این سندیکایی که ایجاد شد تا چه حد به تجمعات کارگری و به فرض اعتصابات متکی بود؟

خسروشاهی: اینطوری نبود. اسمش سندیکا بود اما به طور واقعی کمیته های کارخانه بود. مثلا پالایشگاه، گاز، پخش، آبادان، شیراز، اصفهان و تبریز هر یک کمیته خود را داشتند.

فتاحی: این کمیته ها علنی یا مخفی بودند؟

خسروشاهی: این کمیته ها پس از حذف حکومت نظامی علنی و انتخابی کارگران بودند. جلسه برگزار می کردند و اطلاعیه و نشریه منتشر می کردند.

فتاحی: در کارخانه کارگران کمیته خود را انتخاب می کردند؟

خسروشاهی: انتخابات به معنی برگزاری مجمع عمومی و انتخابات به معنی رسمی آن نبود. در هر کارخانه ای عده ای از کارگران جلودار بودند و مورد تایید کارگران بودند. مثلاً در پالایشگاه تهران ده نفر از کارگران بودند که از ابتدا جلودار بودند، تقسیم کار می کردند، فعالیت کرده بودند و مورد تایید کارگران بودند. در خوزستان همین طور در بقیه جاها هم به همین نحو. در آبادان قضیه یک مقدار فرق می کرد. چون یک عده می رفتند و مامشات می کردند کار به انتخابات واقعی کشیده شد و عوض شدند. در مجمع این کمیته های کارخانه بود که به اسم سندیکا در سطح سراسری کارگران را رهبری می کرد. پس از انقلاب و برگشت کارگران به سر کار مسئله شوراهای کارگران مطرح شد.

فتاحی: یعنی شوراها بعد از قیام مطرح شدند؟

خسروشاهی: می شود بگوییم قبل از انقلاب. چون زمینه برگشت به سر کار ...

فتاحی: این شوراها چقدر متکی به مجامع عمومی منظم بودند؟ جمعی اسم خودشون رو شورا گذاشتند یا اینکه واقعا شورایی تشکیل شد؟

خسروشاهی: از پایین شکل گرفت. کارگران ابزار دقیق، تراش کاری و جوشکاری مجمع عمومی می گذاشتند و چند نفر را انتخاب و معرفی می کردند. کارمندان دفاتر و آتش نشانی و بقیه هم همینطور. با جمع این نمایندگان شورای کارگران پالایشگاه تهران شکل گرفت. در پالایشگاه سه تا شورا بود. یک شورای تعمیرات بود، یک شورای نوبت کاری بود و سومی هم شورای متحده که شامل آتش نشانی و کارمندان دفتری بود. جاهای دیگر هم همینطوری انتخاب کردند و یک شورای سراسری در سطح نفت با اتحاد پالایشگاه ها، گاز، پتروشیمی و پخش شکل گرفت و سازماندهی شد که تا سال شصت هم به کار خود ادامه داد.

فتاحی: اگر اجازه دهید برگردیم به همان مقطعی که کارگران کمیته های کارخانه و در سطح سراسری سندیکای کارکنان نفت را تشکیل داده اند. در آن مقطع چقدر کارگر نفت متوجه شده بود که باید به سراغ بخش های دیگر طبقه کارگر برود و اتحاد سراسری تشکیل دهد؟

خسروشاهی: اصلاً چنین فرصتی نبود. ممکن بود که در خیابان با هم تظاهرات کنند. ببینید مثلاً در انقلاب کمیته مخفی سراغ کارکنان تلویزیون یا اداره برق رفت. مثلاً برق را قطع می کردند. چنین ارتباطاتی با کارکنان جاهی دیگر بود ولی اینکه برود و با بقیه کارگران یک تشکل سراسری تشکیل بدهد این طور نبود و این یکی از ضعف های اساسی همین بود. حالا در رابطه با تشکل به این می رسیم.

فتاحی: شما بهتر می دانید که در جنبش کارگری گرایشات مختلفی است. گرایشاتی سندیکالیست هستند که به دستاوردهای مقطعی دلخوش می کنند و تغییرات اساسی و پایه ای در دستورشان نیست. فکر نمی کنید این سنت تاثیر گذار بود؟

خسروشاهی: دوران انقلاب خیلی کوتاه بود. شما نگاه کنید. بین سال ۵۸ تا جنگ فقط یک سال فرصت بود. آن قدر مشکلات نفت زیاد بود که تا سندیکا آمد به خودش بیاید جنگ شد و سندیکا تعطیل شد.

فتاحی: مشکل فقط سندیکای نفت نبود. شما اگر در کفش ملی بودید یا ذوب آهن عین همین سوال را می پرسیدم که شما چرا از ذوب آهن با نفتی ها تماس نگرفتید؟

خسروشاهی: نه من این حرف را نمی زدم. ستاد اصلی مبارزه خوزستان بود. در پالایشگاه اگر کار می خواید این یک ضربه ای بود اما اگر کار در خوزستان می خواید، صادرات نفت قطع می شد. وقتی جنگ شد ما اتحاد مبارزاتی را از دست دادیم. یعنی خوزستان، آبادان و اهواز بمباران شد. این را باید در نظر داشته باشیم.

بخش هفتم

شکست قطعی انقلاب و سرکوب شوراهای کارگری

فتاحی: اجازه بدهید به دوره پس از انقلاب و مسئله روابط شوراهای کارگران و دولت جدید پردازیم. در آن دوره شوراهای چقدر به مسائلی مانند بسته شدن دانشگاه ها، کردستان و ترکمن صحرا توجه کردند؟

خسروشاهی: ببینید در رابطه با شوراهای نفت به طور مشخص، شوراهای در رابطه با حمله دولت به کردستان خیلی فعال عمل کردند و در تمام آبادان چادرهای کمک به خلق کرد را تشکیل دادند. شورای سراسری تصمیم گرفت که تمام سهمیه لباس زمستانی را مستقیماً از انبار به کردستان بفرستد و این کار را هم انجام داد. به علاوه با پول جمع آوری شده در شوراهای چند تا چرخ بافندگی خریدند و به کردستان فرستادند. نسبت به مسئله خلق ها کاملاً حساس بودند و حمایت می کردند.

فتاحی: درباره بستن دانشگاه ها چطور؟

خسروشاهی: درباره بستن دانشگاه ها، تنها جلسه ای که نمایندگان کارگران صنعت نفت با هوشنگ انصاری و کمیسیون اصل نود داشتند و توسط تلویزیون برای پخش ضبط می شد، مصادف با ۱۳ آبان و حمله به دانشگاه و سرکوب دانشجویان شد. در این جلسه علاوه بر خواسته های اقتصادی که مطرح بود، نمایندگان شوراهای کارگران اعلام کردند که ما حمله به دانشگاه را محکوم می کنیم و عوامل این اقدام باید به مردم معرفی و محاکمه شوند. به همین دلیل جلسه به هم خورد و توسط تلویزیون ضبط نشد. ما قبل از انقلاب که نیاز مالی داشتیم اولین بار به دانشگاه مراجعه کردیم و در دانشگاه بود که دو و نیم میلیون تومان جمع آوری شد که البته خیلی کم بود. وسع مالی دانشگاه هم همین بود.

در هر صورت یک همچنین چشم اندازی بود. منتهی اینکه کارگران بتوانند یک پیوند مشترک حرکتی با جنبش های اجتماعی زنان، معلمان و دانشجویان برقرار کنند نبود. معلمان در آبادان خواست هایی داشتند و وقتی کارگران نفت اعتصاب کردند یکی از خواسته هایشان تحقق خواست های معلمان بود. منتهی یک جنبشی نبود که پیوند مشترکی بین تمام این بخش ها ایجاد کند و همه را با هم به پیش ببرد. جنبش های زنان، دانشجویان، دهقانان و کارگران یک پیوندی نداشتند که با هم به جلو بروند. هر کدام جدا

از هم بودند اگر چه حمایت هایی هم می کردند. دید نسبت به جنبش زنان خیلی ضعیف بود به نسبت بقیه جنبش ها. همان طور که گفتید درباره مسئله زنان ، جنبش کارگری در این مسئله کاری نکرده است.

فتاحی: اگر اجازه دهید برگردیم به مسئله رابطه شوراها و دولت جدید بعد از انقلاب. شوراها تا چه سالی با قدرت به کار خود ادامه دادند.

خسروشاهی: پس از انقلاب شوراها مشغول به بررسی مشکلات و مسائل داخلی نفت و گاز و پتروشیمی شدند.

فتاحی: می شود تصویری بدهید که شوراها چه می کردند؟

خسروشاهی: عده ای از مدیران بودن که کارشکنی می کردند. این ها عوض شدند و شورای هر بخشی مدیر خودش را انتخاب کرد. مثلا شورای مالی مدیر خودش را انتخاب کرد یا شورای تعمیرات ، مدیر بخش تعمیرات را انتخاب کرد. تعداد زیادی از زندانیان سیاسی بودند که با نامه شورا به سرکار برگشتند و حقوق آن مدت زندان را دریافت کردند. شرکت حفاری های نفت که زیر نظر کنسرسیوم نفت بود کارکنان قرارداد موقت شرکت های خارجی داشت که با نامه شورا به طور رسمی استخدام شدند. محاکمه ساواکی ها و افراد ضد کارگر، افزایش مزد، استخدام جدید، وضعیت کارگران موقت و دائم و حتی صادرات نفت همه زیر نظر شوراها بود. دولت بازرگان که سرکار آمد ، شوراها فشار آوردند که ما خودمان باید وزیر نفت را انتخاب کنیم که آقای تندگویان را با معرفی شورا انتخاب کردند. تندگویان همان ماه اول جنگ در جاده اسیر عراقی ها شد و بعدها در عراق کشته شد.

فتاحی: تندگویان از فعالین کارگری شرکت نفت بود؟

خسروشاهی: کارمند سطح پایین نفت بود که در دوره شاه زندانی شده بود. در آن دوره انسان رادیکال و مبارزی بود که مذهبی بود و در رابطه با کتاب شمس آبادی درباره حسین (امام حسین) دستگیر شده بود. البته مذهبی بودنش نمود بیرونی نداشت. یعنی مدیری مثل نذیر که به نفت فرستاده شد توسط شورا نفی شد. بعد یک مسئله اساسی این بود که در آن موقع ارتباط شورای نفت با بقیه کارگران در سطح جامعه و فعالین بقیه بخش های طبقه کارگر که به تشکل یا شورای سراسری بینجامد ، عملا وجود نداشت. در آن موقع فروهر (که بعدها در قتل های زنجیره ای به همراه همسرش کشته شد) وزیر نفت شده بود و فروهر طرفدار سرمایه دار و سندیکالیزم (نه سندیکا به طور واقعی) بود. آن موقع شعار سازمان های سیاسی و شوراهای کارگران این بود که "قانون کار باید توسط خود کارگران نوشته شود". فروهر هم از این مسئله سوءاستفاده کرده بود و از نمایندگان کارگران دعوت می کرد که به وزارت کار بیایید و قانون کار را بنویسید. من خودم شخصا سه بار رفتم . بعدا که سلطه بیشتر شد و گفتند که انجمن های اسلامی هم باید افراد را برای تدوین قانون کار معرفی کنند، دیگر من نرفتم و بقیه رفقا را برای این کار می فرستادم.

می خواستم این را بگویم که ما در شوراها در رابطه با تشکل های کارگری فراقانونی فعالیت می کردیم. چون سندیکا یک محدوده خاصی را پیش می برد. ما فراقانونی حرکت می کردیم.

فتاحی: یعنی آن ها سندیکاها را شکل داده بودند؟

خسروشاهی: نه . شکل نداده بودند.

فتاحی: سندیکا را طرد کرده بودند؟

خسروشاهی: بله طرد کرده بودند.

فتاحی: شما تا چه زمانی در پروسه جمع فعالین مشغول به تدوین قانون کار شرکت داشتید؟

خسروشاهی: به هم خورد . چون پس از چند جلسه که من رفتم از انجمن اسلامی خواستند که نماینده معرفی کند و آن موقع انجمن اسلامی در شرکت نفت شکل نگرفته بود و شورا بود. این را تایید می کنم که فروهر می خواست این را به طبقه کارگر بفهماند که دولت، دولت سرمایه است و قانون کار باید نوشته شود تا حدود حقوق سرمایه و کارگر را تعیین کند. ما آن موقع شورا

داشتیم و تمام این چیزها را نفی کرده بودیم. ما با یک اطلاعیه حقوق تمام کارگران زندانی را پرداخت کرده بودیم و با یک اطلاعیه صدها کارگر را استخدام رسمی کرده بودیم در حالی که استخدام حتی یک کارگر نیازمندی طی مراحل مختلف قانونی در شرایط سرمایه داری است. فروهر داشت به طبقه کارگر تلقین می کرد که دولت، دولت سرمایه است و شما هم کارگر هستید بیاید حداقل دستمزد و قانون کار را تعیین کنیم.

فتاحی: سندیکا را هم در مقابل شورا قرار داده بود؟ در حالی که شما شورا داشتید.

خسروشاهی: سندیکا را هم در مقابل شورا علم کرده بود. چون در آن زمان شورا گامی به جلو بود و خودش را در چهارچوب قانون دولتی تعریف نمی کرد و قانون را قبول نداشت. اساسنامه اش را خودش را تعریف کرده بود. بنابراین سندیکا گامی به پس بود. حالا عده ای می گویند که ما همان موقع از سندیکا دفاع کردیم. خوب آن موقع شما راست بودید که از سندیکا دفاع می کردید. سندیکای انقلابی هم داشتیم. مثل سندیکای پروژه آبادان، سندیکای چاپ خانه ها.

فتاحی: پایه این سندیکاها متکی بر مجمع عمومی بود؟

خسروشاهی: بله. همه چیز بود. حزب توده تبلیغ سندیکا می کرد و الان می گویند ما آن موقع می گفتیم. آن موقع این حرف ارتجاعی بود. آن روز بازگشت به عقب بود. ما در شوراها هزار گام جلوتر بودیم و مدیر را خودمان انتخاب می کردیم.

فتاحی: بعد ادامه شوراها به کجا رسید؟

خسروشاهی: سال شصت با شروع جنگ شوراها تضعیف شد. پایگاه اصلی رزمنده کارگران در خوزستان تخریب شد و همه آواره شهرهای دیگر شدند. تعداد کارکنان در هر قسمت فنی خیلی بیش تر از حد لازم شد. مثلاً اگر ۲۰ نفر در چارت سازمانی در تراشکاری نیاز بود، ۵۰۰ تراش کار در پالایشگاه مشغول کار بود. رژیم از این قضیه سوء استفاده کرد. قانون دادگاه های بدوی و تجدیدنظر درون کارخانجات و صنایع طی لایحه ای توسط دولت تصویب شد که به این بهانه توسط افراد انجمن اسلامی کارگران مبارز را شناسایی، اخراج، بازنشسته، دستگیر و گاهی حتی اعدام کردند.

از این زمان تصفیه ها شروع شد. در اوائل سال ۶۰، بنی صدر برای بازدید از صنعت نفت آمد و گفت "شورا پورا مالیده" و ما از یک تابلوی گردش به راست ممنوع در خیابان عکس گرفتیم و در صفحه اول نشریه مان به نام پیشتاز نوشتیم: "بنی صدر، گردش به راست ممنوع" بعد در زیرش هم نوشتیم که "شورای بی قدرت مثل تفنگ بی فشنگ است". مخالف با شورا در هیات وزیران و دولت بازرگان هم وجود داشت. بازرگان گفته بود که ما باد می خورستیم طوفان شد. به هر حال طوفان بود.

فتاحی: آن ها می خواستند به آرامی قدرت را تحویل بگیرند.

خسروشاهی: دقیقاً. که ارتش بماند و خبری نشود. بعد قدرت کارگران را هم در انقلاب دیده بودند که اگر واقعا به میدان بیایند کسی جلودارشان نیست. بنابراین از همان ابتدا برای سرکوب جنبش کارگری برنامه ریزی کردند. به قول مسئول خانه کارگر حسن صادقی با دستور بهشتی، خامنه ای و رفسنجان (حزب جمهوری اسلامی) به خانه کارگر حمله کردند و فعالین کارگران را از آن جا بیرون کردند و سرکوب کردند. عده ای هم کشته شدند. مصاحبه صادقی در روزنامه کار و کارگر موجود است. آقای غرضی وزیر نفت و توکل وزیر کار با بخش نامه ای همه شوراهای کارگری را غیرقانونی اعلام کردند و در اواخر سال شصت حمله کردند و همه فعالین شوراها را از تبریز، اصفهان و نقاط دیگر دستگیر کردند و به اوین بردند.

فتاحی: آمار تقریبی از تعداد کسانی از فعالین شوراها که دستگیر شدند ندارید؟

خسروشاهی: حدود ۱۴۰ نفر را دستگیر و به اوین بردند و نگه داشتند. آخرین افراد بعد از هفت سال آزاد شدند. از یک ماه تا هفت سال در زندان نگه داشتند.

فتاحی: شما در چه دوره ای به زندان رفتید؟ آیا جزو سری اول دستگیر شدگان بودید؟

خسروشاهی: همان روز اول من را جمعه دستگیر کردند و در اولین نگاه داشتند. در آن مقطع شوراها یک حرکت القا شده به طبقه کارگر بود. ما تصمیم نگرفتیم که شورا درست کنیم، موقعیت جامعه این را به ما تحمیل کرد که تشکیلی درست کنیم و آن را شورا بنامیم. حالا اینکه چرا اسمش را شورا گذاشتیم باید سرش بحث کرد. ولی همان موقع سازمان هایی بودند که تبلیغ سندیکا می کردند. دولت بازرگان هم به طور مشخص تبلیغ سندیکا می کرد و می خواست به طبقه کارگر بقبولاند که از اعمال قدرت در محیط کار دست بردارد و قانون کار را تصویب کند و زیر چتر سرمایه داری برود.

فتاحی: آیا به این دلیل از سندیکا سخن می گفتند که بدنه جنبش کارگری از موقعیت تصمیم گیری و دخالت گیری عقب رود و کسانی به عنوان مسئول سندیکا با دولت مذاکره کنند و دولت بتواند در پروسه ای خواست خود را به آن ها بقبولاند و این با وجود شوراها برای دولت سخت بود؟

خسروشاهی: دقیقاً. جامعه سرمایه داری. وقتی که مسئله سندیکا را قبول کنی، اساسنامه اش باید به تصویب برسد و باید در چهارچوب اساسنامه حرکت کرد. به علاوه رژیم، دولت و وزارت کار را باید قبول داشته باشی. شورا همچنین چیزی نبود و نه رژیم و نه دولت را قبول نداشت. اساسنامه خودش را داشت و حرکت خودش را پیش می برد. بازرگان آن موقع مدیریت را عوض می کرد که در شرکت نفت و گاز زورش نرسید.

بعد سرکوب سال شصت شروع شد و چون هنوز جو انقلابی در شرکت نفت وجود داشت، وقتی مجبور شدند که مدیران انقلابی منصوب شوراها را عوض کنند، ناچار شدند دوباره از کارگران عضو انجمن اسلامی به عنوان مدیران نفت انتخاب کنند. نتوانستند دوباره از طاغوتی ها استفاده کنند.

فتاحی: وقتی شما را دستگیر کردند، عکس العمل جنبش کارگری به دستگیری شما چگونه بود؟

خسروشاهی: به طور کلی این امر همزمان با سی خرداد و سرکوب عمومی جامعه شده بود که ترور، انفجار و وحشت در جامعه فراگیر بود. از این جو استفاده کردند و در ماه دهم سال شصت انحلال شورای نفت را اعلام کردند. خرداد شصت را در نظر بگیرید و وضعی که بر جامعه حاکم بود. بر خیلی از کارخانه ها مسلط شده بودند اما هنوز بر نفت، گاز و پتروشیمی مسلط نبودند که این امر در ماه دهم سال شصت صورت گرفت. در این زمان شوراها را منحل و فعالین آن را دستگیر و راهی زندان نمودند. ما ستاد اصلی مان را از دست داده بودیم و خوزستان را نداشتیم. همه در هتل ها بدون غذا آواره بودیم.

فتاحی: علت تاکید شما بر نفت جنوب چیست؟ چون خودتان اصالتاً جنوبی بودید؟

خسروشاهی: نه قدرت واقعی ما در جنوب بود. صادرات، واردات و تمام اسکله ها آنجا متمرکز بود. پالایشگاه آبادان روزی ۶۵۰ هزار بشکه تولید می کرد. چهار پالایشگاه تبریز، تهران، شیراز و اصفهان ۴۰۰ هزار بشکه جمعاً تولید می کردند. تمام قدرت بسیج، سازماندهی و تجربیات کارگری هم در خوزستان بود.

فتاحی: جنگ خیلی لطمه زد؟

خسروشاهی: این جنگ که به قول خمینی نعمت الهی بود بیشترین لطمه را زد و مصیبت واقعی برای مردم ایران و طبقه کارگر بود. جنگ تاثیر بسیار منفی داشت. واقعیت این است که کل خوزستان بر روی نفت ایستاده بود و وقتی جنگ کارگران را آواره کرد ما هم فهمیدیم که قدرت واقعی خود را از دست داده ایم. ما به ضعف کشیده شدیم و از این ضعف استفاده کردند. مثلاً در تعمیرات پالایشگاه تهران که ۳۰۰ کارگر می خواست، ۸۰۰ کارگر نشسته بودند، چون از جاهای دیگر آمده بودند. با استفاده از همین شرایط شروع به تصفیه کردن، اخراج و بازنشستگی کارگران کردند.

بخش هشتم

تدوین قانون کار توسط حکومت نوپا

فتاحی: اجازه دهید به مسئله قانون کار جدید برگردیم که شما هم در تدوین آن چند جلسه ای شرکت داشتید. می شود توضیح دهید وقتی به شما اجازه حضور در جلسات تدوین قانون کار را ندادند، چه کسانی متصدی کار شدند و قانون کار را نوشتند؟

خسروشاهی: وقتی رژیم سرکار آمد با توجه به تسلط و قدرت واقعی شوراهای کارگری روی محیط های کار، رژیم به این نتیجه رسید که طی چند مرحله شوراهای کار را به عقب نشینی وادار کند. در مرحله اول، اگر به یاد داشته باشید در روز ۲۳ بهمن خمینی از کارگران خواست تا به سرکار خود برگردند، به اعتصاب پایان دهند و اسلحه ها را هم تحویل دهند. کارگران به سرکار برگشتند. منتهی کارگران در صنایع بزرگ کماکان شورا داشتند و اعمال قدرت می کردند.

بنابراین رژیم تصمیم گرفت که در مرحله بعدی محیط های کار را تصفیه کنند و از این وضعیت خارج کنند. برای این هدف انجمن های اسلامی را تاسیس کردند و از برخی کارگران مذهبی برای تصفیه بقیه استفاده کردند. بدین ترتیب توانستند کارگران مبارز را از محیط های کار تصفیه کنند. علاوه بر این زمینه نظری چنین تحولاتی نیز باید ایجاد می شد. می بایست به کارگران می فهماندند که جامعه، جامعه سرمایه داری است و شورا متعلق به این جامعه نیست، ابزار دیگری نیاز است.

اکثر سازمان های سیاسی در آن موقع طرفدار شورا بودند و برخی هم نه. آن ها که طرفدار شورا بودند خیلی دیرتر به طرف پذیرش قطعی حاکمیت در محیط کار رفتند. اما سازمان هایی مانند حزب توده و فدایی اکثریت از همان ابتدا رژیم سرمایه را پذیرفتند و در مسائل کارگری هم مبلغ پیشبرد سندیکا بودند. چند سندیکای انقلابی هم بود که فراتر از این ها مثل یک شورا عمل می کردند. پروژه پذیرش نظری سرمایه داری از طرف کارگران و تن دادن به مدیران دولتی و دولت از کانال وزارت کار پیش می رفت. آن موقع آقای فروهر خیلی کارگران مبارز را تشویق به سندیکا می کرد و در خانه کارگر سخنرانی می کرد. به شورا حمله نمی کرد ولی در عین حال مبلغ رسمی سندیکا بود و می گفت این است که سندیکا به درد شما می خورد.

فتاحی: شما فکر می کنید سندیکا مناسب برای سیستم سرمایه داری است و کارگری که در سندیکا مشغول است نمی تواند سیستم را زیر پا بگذارد؟

خسروشاهی: نه ما در مرحله انقلاب سندیکای انقلابی هم داشتیم.

فتاحی: منظوم آن ها نیست . منظوم سندیکاهایی است که فروهر مبلغ اش بود.

خسروشاهی: دقیقا. اون نگاهش به سرمایه داری و تسلط اش بر جامعه بود و می خواست که طبقه کارگر را در محدوده قانونی خفه کند که پایش را از آن فراتر نگذارد و به طبقه کارگر بفهماند که قدرت حاکمیت و کارخانه متعلق به سرمایه است نه طبقه کارگر. در جامعه سرمایه داری دموکراسی در کنار درب کارخانه می ایستد. در همین کشورهای پیشرفته صنعتی، تظاهرات و اعتراض در سطح جامعه است اما در کارخانه باید مطیع باشی. می توانی اعتصاب کنی اما دموکراسی وارد کارخانه نمی شود. حاکمیت کارگر در کارخانه صفر است. سرمایه و سود بورژوازی از دست طبقه کارگر محفوظ است و اساسا به کارگر اجازه حاکمیت را نمی دهند.

فتاحی: لابد شما می خواستید این را به بحث قانون کار مرتبط کنید.

خسروشاهی: می خواستم بگویم که داشتند زمینه نظری قانون کار را هم در جامعه ایجاد می کردند و به کارگر می فهماندند که تو باید در جامعه سرمایه داری کار کنی و جامعه سرمایه داری هم قوانین خاص خودش را دارد که این است. فروهر هم تبلیغ می کرد که حالا بیایید قانون کار را تدوین کنیم. یک عده ای هم می رفتند و من هم خودم سه جلسه رفتم که ماده به ماده قوانین را می خواندند و درباره آن بحث می کردند. می خواستند تصویب کنند. اما پس از مسائل دیگر و سرکوب ها قضیه منتفی شد و بعد هم اعلام شد که انجمن اسلامی باید افراد را با نامه معرفی کند، چون هنوز خانه کارگر در اختیار فعالین کارگری بود.

بعد یک عده کارگران کارخانه های دیگر از طریق انجمن اسلامی به این جلسات رفتند. چون در شرکت نفت انجمن اسلامی نبود و شورا بود، عده ای هم از شرکت نفت با کارت شورا شرکت می کردند. این قضیه تدوین قانون کار معلق شد. با اتمام دوره دولت موقت، برکناری فروهر و آمدن توکلی به عنوان وزیر کار، توکلی مطرح کرد که ما در جامعه خود سرمایه دار و کارگر نداریم. ما کارپذیر و کارآفرین داریم. سرمایه داران را کارآفرین و کارگران را کارپذیر نامید. حتی می خواست اسم کارگر را هم از جامعه حذف کند. توکلی گفت که اساسا ما نیازی به قانون کار نداریم و بر اساس قانون اجاره اسلامی عمل می کنیم. توکلی گفت که بر اساس باب اجاره، کارگر و کارفرما به شکل فردی صحبت کنند و بر سر مزد و شرایط توافق کنند. بنابراین دیگر به قانون کار نیازی نمی باشد.

فتاحی: انجمن اسلامی هم حمایت کرد؟

خسروشاهی: دقیقا.

فتاحی: اولین تقابل کارگران در بعد اجتماعی با این پیشنهاد قانون اجاره جمهوری اسلامی چه بود؟

خسروشاهی: در جامعه علی رغم سرکوب ها هنوز جو انقلابی وجود داشت. کارگران نسبت به حرکات و جانفشانی هایی که کرده بودند، انتظارات وسیعی داشتند. کارگران هنوز در کارخانه عقب نشینی نکرده بودند و مدیران دولتی را قبول نمی کردند. بنابراین در مقابل این حرکت طغیانی شکل گرفت و تومارهای وسیعی در صنایع مختلف علیه توکلی امضا شد. به همین دلیل مجلس قانون کار توکلی را پس فرستاد. قانون کار دیگری هم نوشته شد که آن هم پس فرستاده شد و این روند کماکان ادامه پیدا کرد تا جایی که ...

فتاحی: چند بار این رفت و برگشت های قانون کار اتفاق افتاد؟

خسروشاهی: هفت یا هشت بار. این کشمکش ها دوازده سال طول کشید. آخرین بار که قانون کار در مجلس تصویب شد، چندین بار توسط شورای نگهبان قانون اساسی رد شد و قانون کار برای اصلاح به مجلس فرستاده شد. این روند رفت و برگشت ادامه یافت تا اینکه خمینی شورای تشخیص مصلحت نظام را مطرح کرد و گفت شورایی باید تشکیل شود تا اختلاف بین شورای

نگهبان و مجلس شورای اسلامی را حل کند. بخش زیادی از قانون کار توسط مجمع تشخیص نظام حذف شد و نهایتاً قانون کار ارتجاعی فعلی تصویب شد. تازه همین قانون فعلی کار هم از روز اول تاکنون اجرا نشده است.

فتاحی: یعنی موارد مثبتی داخل قانون کار است؟

خسروشاهی: اساساً بنیاد قانون کار فعلی اشتباه و ارتجاعی است چون حق کارگر را برای تشکل به رسمیت نشناخته است. فقط گفته است که شورای اسلامی یا انجمن اسلامی یا انجمن های صنفی می توانید تشکل دهید. در این قانون تمام اختیارات به شورای اسلامی کار واگذار شده است. مثلاً در قانون کار آمده است که اخراج کارگر با توافق شورای اسلامی کار ممکن است و چنانچه می دانیم همیشه شورای اسلامی بازوی راست دولت سرمایه بوده و هنوز هم هست. بنابراین می بینیم که کارگران را فله ای اخراج می کنند و خبری هم نمی شود.

فتاحی: قانون کار حدود سال ۶۹ تصویب می شود یعنی در دوره ای که انقلاب سرکوب، جنگ تمام و فضای جامعه عوض شده است. مسئله دیگری که شما اشاره کردید مسئله تشکل شوراهای اسلامی، انجمن های اسلامی و خانه کارگر است. می خواهم بپرسم که پروسه شکل گیری شوراهای اسلامی و خانه کارگر چگونه بود؟ آیا اول انجمن های اسلامی شکل گرفتند؟

خسروشاهی: خمینی گفت که همه کارگر هستند و خدا هم کارگر است و همه روزها هم روز کارگر است. تو کلی هم که گفت اساساً قانون کار را قبول نداریم. منتهی تحت فشار مبارزه کارگران، اولاً دولت مجبور به قبول این واقعیت شد که در جامعه دو طبقه کارگر و سرمایه دار وجود دارد و باید یک قانونی بین این دو تصویب شد. مسئله دیگر این بود که جمهوری اسلامی ناچار شد که روز اول ماه می را به عنوان روز جهانی کارگر به رسمیت بشناسد. این دو جنبه مثبت از این قانون کار فعلی بود. به این مسئله برگردیم.

با توجه به وضعیت انقلابی و این که رژیم جدید موقعیت کارگر را در انقلاب مشاهده کرد، از روز اول برای تضعیف موقعیت کارگر برنامه ریزی کرد. در جنبه تشکل یابی به قول حسن صادقی از طریق حزب جمهوری اسلامی و به دستور رفسنجانی، خامنه ای و بهشتی اینها خانه کارگر را از دست فعالین کارگری گرفتند و افراد انجمن اسلامی را داخل کارخانجات و صنایع سازماندهی کردند. قانون ضد کارگری درون صنایع و کارخانجات را برای تصفیه کارگران فعال تصویب کردند و از طریق اعضای انجمن اسلامی کارگران مبارز را شناسایی و دستگیر و زندانی کردند. در جو سرکوب و حفقانی که برای نیروهای سیاسی وجود داشت، بیشتر کارخانه ها را تعطیل کردند. طی یک نماز جمعه هم به خانه کارگر حمله کردند و آن را از دست فعالین کارگری خارج ساختند.

در این بحبوحه خلا قدرت در کارخانجات و صنایع مختلف و تفوق جو پلیسی و وحشت، از طریق انجمن اسلامی، شوراهای اسلامی را در کارخانه های متوسط سازماندهی کردند، چون طبق قانون، شورای اسلامی کار در کارخانه های بالای ۳۵ نفر می تواند شکل بگیرد. از ابتدا داستان شوراهای اسلامی این بود و الان هم که حقوق بگیر دولت شده اند.

از طریق انجمن اسلامی، شورای اسلامی را سازمان دادند که به ابزار سرکوب طبقه کارگر طی سی سال تا به امروز تبدیل شد. جلوگیری از هرگونه حرکت کارگری، جلوگیری از تشکل یابی کارگران و شناسایی کارگران مبارز از وظایف شورای اسلامی کار است. آخرین نمونه واضح اش حمله به کارگران سندیکای شرکت واحد، بریدن زبان اسانلو و ایجاد پرونده برایش بود.

فتاحی: پروسه تشکل خانه کارگر فعلی چقدر طول کشید و آیا توسط شورای اسلامی به یک نهاد دولتی تبدیل شد؟

خسروشاهی: خانه کارگر در دست فعالین کارگری بود و بعد که به آن حمله شد همان اعضای انجمن اسلامی مانند محجوب، توکلی و بقیه جایگزین شدند و مسئولین خانه کارگر شدند و مخصوصاً در دوره رفسنجانی در شهرستان ها هم سازماندهی ایجاد کردند. الان هم رفسنجانی پشت سر انجمن اسلامی و شورای اسلامی کار است. به طور مشخص بودجه هنگفتی در اختیارشان

گذاشتند و سازماندهی کردند. از همان ابتدا با خلا مبارزین در واحد های کار ، این تشکل ها را سازماندهی کردند ، پیش بردند و تا به همین امروز هم سرکوب کردند.

منتهی همان طور که می دانید ، در سال های اخیر با توجه به اختلافات درونی شان و آگاه شدن کارگران از ماهیت اساسی شوراهای اسلامی ، این ها دیگر هیچ چیزی به جز عده ای حقوق بگیر نیستند که در واحد های مختلف خود را شورای اسلامی کار نامیده اند.

فتاحی: در دوره هایی قابل توجه ، فعالین کارگری می گفتند حالا که شوراهای واقعی نیست ، بگذار بیاییم و از طریق شوراهای اسلامی کار به خود و همکاران مان خدمت کنیم. این دوره چقدر طول کشید و شما شاهدش بودید؟

خسروشاهی: طبق قانون شورای اسلامی کار ، غیر مسلمان حق کاندید شدن ندارد و این شامل ارمنی ها ، یهودی ها و سایر اقلیت های مذهبی هم می شود که نمی توانند عضو شورای اسلامی کار باشند. باید حتما مسلمان باشی. بعد هم طبق یکی از همین مواد باید التزام عملی به ولایت فقیه را ثابت کرده باشی. حتی اگر کسی بخواهد با طینت پاک وارد شورای اسلامی کار بشود تا به کارگر خدمت کند در آن جا حل می شود.

این تفکر اشتباهی است که از طریق شورای اسلامی کار به کارگران خدمت کرد. ممکن است حتی الان هم عده ای اینطور فکر کنند و بخواهند شوراهای اسلامی را احیا کنند، در حالی که این یک خیانت به طبقه کارگر است. کسی که با این نگاه و از کانال یک تشکل پوسیده و گندیده که توسط کارگران نفی شده است می خواهد به کارگران خدمت کند، بهتر است تا در بین کارگران مشوق آنان برای تشکل مستقل خودشان باشد. چرا باید تشکل سرکوب گری را که سال های سال کارگران را سرکوب و کشته است و از هرگونه حرکت کارگری جلوگیری کرده است ، دوباره زنده کرد؟ این تفکر اشتباه بوده است و الان هم نادرست می باشد.

فتاحی: به عنوان آخرین سوال، وقتی که کارگران در پروسه ای متوجه نقش شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی می شوند ، در کل این دوره چه راه های جدیدی را برای تشکل یابی و پیشبرد مبارزه برمی گزینند؟

خسروشاهی: بعد از جنگ ، کارگران در مراکز تولیدی مختلف قطعا ایجاد ارتباط کردند و محافل خاص خودشان را به وجود آوردند. نمونه روشن و واضحش ، اعتصابات وسیع کارگری در صنایع مختلف از بعد از جنگ تا به حالا بود که روز به روز هم افزایش پیدا کرده است. شاید اعتصابات همین دو سال چند برابر کل اعتصابات بین سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ است. این حجم عظیم از اعتصابات کارگری در ایران اتفاق افتاده است. به عنوان مثال اعتصابات تمام کارخانجات نساجی سراسر ایران در اصفهان ، گیلان و غیره.

بنابراین کارگران با ایجاد محافل مخفی توانستند برای خواسته های کوتاه مدت کارگری سازماندهی به وجود آوردند. این پروسه جایی رسید که کارگران مجبور شدند برای شکستن سد سانسور و رساندن صدای خود به مردم به از درون کارخانه ها به خیابان بیایند. بعد از این وقتی کارگران دیدند محافل مخفی جواب نمی دهد ، اعلام تشکل های علنی در سطح جامعه با چهره های علنی می کنند.

فتاحی: مرسی جناب خسروشاهی. اجازه بدهید این بحث را ببندیم.

خسروشاهی: خواهش می کنم. من هم متشکرم.